



■ یارانه ها،
شورش یا سکوت!؟

■ جاودان باد
یاد و خاطره ی
گروه آرمان خلق! ... 2

■ دنیای آواتار،
دنیای ژیتک ... 7

■ مسأله زن
در پرتو
جنبش ملی کرد ... 13

■ نیاز کشاورزی ایران
به سوخت ... 22

یارانه ها،

شورش

یا سکوت!؟

رها کیا

مدت هاست که بحث یارانه ها مهمترین موضوع محافل مختلف خبری و سیاسی است. این سیاست در میان مردم هم تبدیل به یکی از داغ ترین موضوعات شده است. چون وابسته به اولیه ترین نیازهای زندگی آن هاست. مطمئناً اکثریت مردم یارانه ها را صرفاً کمکی از سوی دولت برای پایین آوردن قیمت کالاهای گوناگون، انرژی، سوخت و غیره می دانند. اما در واقعیت یارانه چیست و چه کارکردی دارد؟ یارانه از خزانه و جیب دولت بیرون نمی آید بلکه حاصل ارزش اضافه ای است که از استتمار نیروی کار جامعه به دست می آید و به مردم پرداخت می شود اما تحت نام کمک و لطف دولت بیان می شود. اکنون "طرح هدفمندسازی" یارانه ها شوک اقتصادی بزرگی است که قطعاً فشاری کمرشکن را بر مردم، خصوصاً قشرهای آسیب پذیر و تحتانی وارد می کند. سردمداران سیاسی هم مدام از این صحبت می کنند که قبل از اجرای طرح یارانه ها پول نقدی به حساب مردم ریخته خواهد شد و هیچ کس نگران نباشد. اما این هم یکی دیگر از عوام فریبی ها و دروغ گویی های آن

هاست زیرا مردم حق برداشت پول از حساب های یارانه ای را تا هنگامی که هزینه های آب و برق و گاز و ... را نپردازند، ندارند و چه بسا در آخر هم بدهکار شوند و در اصل این حساب ها تضمینی است برای پرداخت هزینه های ذکر شده به دولت. لابد احمدی نژاد هم فردا ادعا می کند که این همان پول نفت است که وعده اش را داده بود. مردم تمام این وقایع را از احمدی نژاد و دولتش می بینند. اما واقعیت پشت پرده فراتر از این هاست.

این سیاست توسط سرمایه داری جهانی و در اصل صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به اسم تعدیل ساختاری سال هاست که در دستور کار قرار گرفته است و اجرای آن به دولت های گوناگون دنیا دیکته می شود. دلیلش هم تقابل با کاهش نزولی نرخ سود و سود آوری بیشتر بوده است. البته دولت های گوناگون و از جمله جمهوری اسلامی از اجرای چنین سیاستی راضی هستند. این طرح مربوط به چند سال اخیر و دولت احمدی نژاد نیست. بلکه از سال ها قبل و در دوران رفسنجانی و خاتمی نیز تلاش شد که اجرا شود اما به دلایل گوناگون با نوسان همراه بود و به عقب افتاد. در دولت احمدی نژاد با فشارهای سرمایه های جهانی و همکاری همه دستگاه های نظام این امر به مرحله ی عمل رسید که خودشان آن را "جراحی بزرگ" می نامند. این جراحی البته التزام های بزرگ دارد. از جمله اقتصاد ناموزون کشور و بحران اقتصادی ناشی از تأثیر بحران جهانی، البته در کنار آن، دولت با این طرح هم چنین می خواهد کسری های بودجه ی کشور و بدهی های خود به صندوق های بین المللی را رتق و فتق کند. در واقع با فشاری عمیق و دردناک به

جاودان باد یاد و خاطره ی گروه آرمان خلق!

سعید آرمان

برفی سنگین تمام شهر خفته را به رنگ لباس عروس، سفید کرده بود. ولی از شادی و نشاط خبری نبود. نکبت ترس و خفقان بر گستره ی خانه ی بزرگ ما خیمه زده بود. هیچ صدای اعتراضی نبود. روحیه ی بی اعتمادی در فضا موج می زد. چاپلوسی و ریا به بقا و دوام استبداد یاری می رساند. زندگی یکنواخت و تکراری مردم، بی حرکت و خاموش زیر سلطه ی فقر و سرکوب جریان داشت. این سیمای جامعه ی ما در سال های دهه ی 40 بود. شرایطی که سرکوبگری های دیکتاتوری شاه و شکست مبارزات پیشین رکود و خمود را بر جامعه حاکم کرده بود.

در چنین شرایطی بود که رفقای "آرمان خلق" تلاش خود را آغاز کردند، آموختند، خروشدیدند و جان بر سر آرمان شان که رهایی "خلق" در بند بود نهادند.

پس از آشنایی برادرم ناصر کریمی با همایون این دوستی به رفاقتی جاودانه منجر شد. یکی دیگر از رفقای این گروه هوشنگ تر گل بود که در همسایگی ما در یک مغازه ی سلمانی کار می کرد. او آرایش گر بود و بعدها سر بچه ها را هم همیشه وی اصلاح می کرد. هوشنگ از نوجوانی به کار مشغول شده بود و در غیاب پدر تلاش می کرد بخشی از هزینه ی خانواده را برای کمک به مادرش تأمین کند.

ناصر کریمی به علت وضع بد مالی اجباراً ترک تحصیل کرده و مغازه ی بلور فروشی پدرم را اداره می کرد. خانه ما و مغازه که در کنار هم بودند، عملاً پاتوق بچه هایی شد که به قول آن دوره ای ها کله شان بوی قورمه سبزی می داد! در چند صد متری خانه ی ما باشگاه جوشن، میعادگاه دیگری برای این جوانان پُر شور و شر بود که در آن جا کشتی می گرفتند، والیبال بازی می کردند و گاهی سر کوچه باشگاه با جنگ و دعوا از حریم محیط سالم شان دفاع و روی لات و لوت های شهر را کم می کردند. که در این عرصه برادر دیگرم حسین همیشه پیش قدم و سر نترس اش زبانزد عام و خاص بود و در دفاع از بچه های دیگر لحظه ای تردید نمی کرد. که این خود حکایت دیگری دارد.

تا جایی که من می دانم بهرام طاهرزاده و بعداً ناصر مدنی از طریق همایون، به این جمع پیوستند. در ضمن نمی توان از بچه های آرمان خلق گفت و نوشت و از معلم آن ها زنده یاد غلام رضا اُشترانی یاد نکرد. انسانی که بسیاری از او درس شهادت و فداکاری آموختند. همانگونه که ضرورت مبارزه با دیکتاتوری و گرایش به آرمان های چپ را از وی فرا گرفتند.

غلام رضا اُشترانی که خیلی از ما وی را عمو خطاب می کردیم، شهادت و شجاعت اش زبانزد همگان بود و به همین خاطر بارها به زندان افتاد و آخرین بار تا سال 57 در اسارت ماند و در جریان انقلاب همراه دیگر زندانیان سیاسی آزاد شد. عمو اُشترانی از مقاوم ترین زندانیان سیاسی ایران بود که مقاومت اش در زیر وحشیانه ترین شکنجه ها زبانزد عام و خاص بود. یادش جاودان باد!

مردم، پایین آوردن سطح رفاه زندگی مردم و بعضاً در طبقات تحتانی به فقرا کشاندن آن ها و حذف حداقل مایحتاج زندگی شان، برای بقاء اقتصادی و گاهی فراتر بقاء سیاسی خود تلاش می کند. البته این همه ی ماجرا نیست. بلکه برای تأمین هزینه های انواع و اقسام دستگاه های دولتی، بالاخص دستگاه های نظامی و اطلاعاتی و زندان و سرکوب نیز می باشد.

در چند سال گذشته چندین بار برای اجرای این طرح خیز برداشته شد، همانند طرح سهمیه بندی بنزین. شورش ها و اعتراضات شبانه بعد از این طرح باعث شد که دولت کمی تأمل کند. اکنون و بعد از چندین بار به تعویق انداختن آن و پس از ماه ها برنامه ریزی و آماده کردن مردم از لحاظ روانی و اجرای آزمایشی آن در چند شهر از جمله بوشهر و ایلام که با اعتراضات مردم همراه بود، سرانجام این پروژه به مرحله ی عمل رسیده است. جمهوری اسلامی نه به دلیل اصل طرح و سیاست که دلایلش قبلاً بازگو شد، بلکه به خاطر مواجه شدن با تناقضات مختلف پیرامون این سیاست دچار سردرگمی شده است.

خیزش مردم در سال گذشته، چند پاره شدن حکومت و تضعیف آن، تیره شدن روابط نظام با دولت های سرمایه داری از تناقضات مهم این طرح است. اما سوال این جاست که در شرایط بحران کنونی چرا جمهوری اسلامی به پای اجرای چنین طرحی رفته است؟! اگر بخواهیم به صورت فشرده موارد توضیح داده شده ی قبل را بیان کنیم از یک طرف فشار از سوی کشورهای سرمایه داری جهانی و از سوی نیاز به گذران دم و دستگاه بوروکراسی حکومتی و از طرفی دیگر سیاست های تحریم جهانی، حکومت را برای پیاده کردن این طرح در بدترین شرایط ممکن از زاویه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار داده است. آن ها به خوبی آگاهند که با آتشفشان خشم مردم که هر لحظه امکان فوران آن هست روبرو می باشند، به همین دلیل در چگونگی اجرای این سیاست اختلافات متعددی میان آن ها موجود است که مهمترین آن اختلاف دولت و مجلس است. حکومت برای مقابله با اعتراضات احتمالی و زهرچشم گرفتن از مردم این روزها دائماً مانورهای مختلف نظامی برگزار می کند. از چند سال قبل هم طرح برخورد با "اراذل و اوباش" که یک طرح ارتجاعی بود، اجرا شد و هنوز هم ادامه دارد. در حقیقت دورنمایی برای هدفمند سازی یارانه ها و مقابله با شورش مردم بالاخص طبقات زحمتکش و تحتانی جامعه بود که در آن زمان زندان کهریزک بر پایه ی چنین طرحی بنا شد و هدف عمده، مرعوب کردن جوانان و سرکوب آنان بود.

اجرای طرح هدفمند سازی یارانه ها حمله به ابتدایی ترین نیازهای معیشتی مردم است. این دست اندازی باید پاسخ مناسب خود را داشته باشد. اگر مقاومت نکنیم دیگر چیزی از گوشت و پوست و استخوان مان باقی نخواهند گذاشت. معانی اجتماعی حذف این سوبسید یعنی فقر بیشتر، استثمار بیشتر، چند شغله شدن بیشتر، ویرانی برخی بخش های اقتصادی مانند کشاورزی و چند شغله شدن و راندن زنان به تن فروشی، ترک تحصیل و ... است.

نیروهای آگاه جامعه و دانشجویان باید مردم را از جزییات، دلایل و عواقب این طرح آگاه سازند. اجرای این طرح بیش از پیش حکومت را لرزان خواهد کرد و زمان مناسبی است که با بردن آگاهی به میان مردم آن ها را به اعتراض علیه این سیاست که ادامه سیاست های ضد مردمی رژیم است فرا خواند. دانشگاه هم چون همیشه باید پایگاه آغاز اعتراضات و مبارزات و همراهی با مردم و قشرهای زحمتکش جامعه باشد. ■

از آن جا که خانه ی ما عملاً پاتوق این بچه ها شده بود بنابراین رفت و آمد مداوم این بچه ها به خانه ی ما و منش و رفتار اخلاقی شان باعث شکل گیری روابط عاطفی بین افراد خانواده ی ما با آنها شده بود. مهربانی و صفا و صمیمیت این بچه ها آن قدر زیاد بود که مادرم همیشه می گفت شما خیلی خوش شانس هستید که این همه داداش دارید. آخه مادرم خیلی دوست داشت که ما بچه ها، برادر بزرگم ناصر را داداش صدا کنیم. همانطور که ما تک تک آن ها را می شناختیم و دوست داشتیم مادرم هم همه آن ها را می شناخت به همین دلیل هم گاه سر به سر هوشنگ می گذاشت و می گفت که دیگر وقتت رسیده، باید دستی برات بالا بزنی و ازدواج کنی. و هوشنگ با خنده به مادرم پاسخ می داد که مادر، ما پنج تایی با هم داماد خواهیم شد و با گفتن این جمله غش غش می خندید.

کوهنوردی، ورزش و مطالعه به صورت جدی که به معنی گرایشات سیاسی و ضد رژیمی تلقی می شد، عده ای را به این جمع اضافه و عده ای را از آن ها دور می کرد. یکی از اولین حرکات اعتراضی که این جمع در آن شرکت کرد، اعتراض شاگردان کلاس ششم متوسطه دبیرستان های بروجرد به آموزش و پرورش بود که گویا این اعتراض سراسری بود و منجر به درگیری با مأموران شهربانی شد. در این اعتراض کاپشن یکی از بچه ها همراه با کارت شناسایی اش به دست مأموران شهربانی افتاد و بر سر این غفلت چه بحث ها که در نگرفت. تابستان که ایام تعطیلات بود، تعدادی از این جمع چه به دلیل افکار جدیدی که پیدا کرده بودند و چه به دلیل نیاز مالی شان به صورت موقت در کارخانه قند چالان چولان از توابع بروجرد به اسم کارگر ساده، شروع به کار کردند. در همین دوران بود که آن ها اولین اعتصاب کارگری خود را سازمان دادند که منجر به بیکاری تعدادی از خودشان شد.

ساواک که تازه در بروجرد مستقر شده بود به این مجموعه که بیش تر مواقع با هم بودند، مشکوک می شود و یکی از جوان ترین اعضاء این جمع، یعنی ناصر مدنی را شبانه در منزلش بازداشت و به مدت چند روز مورد بازجویی قرار می دهد، که با هوشیاری ناصر، چیزی در رابطه با روابط بچه ها با همدیگر به دست ساواک نمی افتد. ولی از آن موقع به بعد مسایل امنیتی بیش تر و بیش تر رعایت می شود. مدتی بعد بهرام طاهرزاده که رفاقتی دیرینه با زنده یاد دکتر هوشنگ اعظمی لرستانی داشت و "گویا به خاطر علاقه وافری که هوشنگ به بهرام داشت بعدها اسم پسرش را بهرام گذاشت" دستگیر و چند ماهی در زندان قزل قلعه در تهران زندانی می شود. او در آن جا پیوند نزدیکی با دیگر زندانیان سیاسی خصوصاً زنده یاد بیژن جزنی برقرار کرده بود. این پیوند به سبب رابطه ی دیرینه ی هوشنگ اعظمی و بیژن سریعتر صورت می گیرد و به رفاقتی منجر می شود. بهرام با کوله باری از تجربه و نظرات جدید از زندان آزاد شد.

در این فاصله این جمع با مطالعاتی که کرده بود و آگاهی هایی که به دست آورده بود و همچنین تجربیاتی که از زندان و کار مبارزاتی کسب نموده بود، قادر گشت، کم کم روابط محفلی فی مابین خود را منسجم تر نموده و در جهت شکل دادن به یک گروه گام بردارد. در آن زمان گروه کار سیاسی میان دهقانان را در دستور کار گذاشته و حول عملی کردن آن اقدام می کند. فعالیت در روستا و کار بین دهقانان، نشان از گرایش این بچه ها به نظرات مانو و انقلاب چین داشت. کشاکش و اختلاف دو

در فصل پائیز و زمستان که روزها کوتاه بود و شب ها بلند، این بچه ها در خانه ی ما جمع می شدند، شطرنج بازی می کردند و چنجه (تخمه) می شکستند و یادم است که همایون با پوست تخمه کدو چیزی شبیه نخل خرما درست می کرد که برای من با توجه به سن کمی که داشتم خیلی جالب بود. یکبار بازی شطرنج بین ناصر و همایون بیش از سه روز طول کشید. البته همراه بازی بحث و گفتگو هم جریان داشت.

در آن سال ها که با رفرم های سال 41 چهره ی جامعه داشت عوض می شد و کارخانجات مونتاژ از گوشه و کنار سر بر می کشیدند تازه ماشین پیکان وارد بازار شده بود و به گمانم قیمت اش سیزده هزار تومان بود. حسین پیشنهاد کرد که بیایید به طور جمعی به اسم یکی از بچه ها که معلم است و احتمالاً می تواند وام بگیرد یک ماشین بخریم. حسین به تازگی گواهینامه ی رانندگی گرفته بود؛ و به همین خاطر همه را به کبابی غلامعلی - که در بروجرد خیلی معروف بود- دعوت کرد.

حسین تیپ ورزشیده و ورزشکاری بود و در والیبال خبره. به همین دلیل هم در تابستان، زمین والیبال باشگاه جوشن در فرق حسین و دوستانش بود و بازی والیبال آنها تماشاچی ی بسیاری داشت، گهگاه شرط بندی ناچیزی هم صورت می گرفت که جدی بودن بازی را دو چندان می کرد. یکی دیگر از تفریحات آن ها رفتن به سینما بود. در سینمای شهر گاهی اوقات فیلم خوبی هم می آوردند که بچه ها به دیدنش می رفتند. از جمله فیلم هایی که در خاطر هست که با آنها دیده ام فیلم "زنگ ها برای که به صدا در می آید؟" می باشد. بیشه ی کبیری و بیشه قوام و تک درخت، محل آب تنی و به قول ما ملونی این بچه ها بود؛ و از صدای دلکش، ویگن، مرضیه، ناهید و بنان لذت می بردند، و بعدها تئودور اکیس یونانی... به این لیست اضافه شدند.

به مرور زمان بچه ها تحت تأثیر بی عدالتی ها و زورگویی هایی که در سطح جامعه می دیدند به مخالفت با وضع ناعادلانه موجود برخاسته و گرایشات سیاسی ضد رژیمی پیدا کردند. به همین دلیل هم کتاب های خانه ی ما هم زیاد و زیادتر شد تا جایی که گاهی فریاد پدرم در می آمد و منزل مادر بزرگم به مخفیگاه کتاب های این جمع تبدیل شده بود. در کنار خواندن این کتاب ها، گوش دادن به رادیوهای خارجی و ضبط بخش هایی از آن ها و سپس باز نویسی آن ها به صورت جزوه های کوچک قابل حمل از کارهای ثابت این جمع شد.

چون هدف از این نوشته گرمی داشت خاطره ی رفاقتی است که با خون خود راه سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را هموار کردند، پس ضروری می دانم از رفیق ناصر مدنی به خصوص یاد کنم که اولین بار کتاب های صمد بهرنگی را برای من و دیگر بچه ها قرائت کرد و جالب بود که هیچ کدام از ما در آن زمان نمی توانستیم نام "کور اوغلو" را درست تلفظ کنیم. به خاطر می آورم که ناصر مدنی زمانی که لوزه چرکی اش را عمل کرده بود همراه با برادر بزرگم ناصر به خانه ی ما آمدند و برادرم به من گفت که هر دو ساعت یک بار برای ناصر از مش قاسم - که یکی از بستنی فروشی های معروف بروجرد بود- بستنی بخرم و خودش تا جایی که یادم است حتی برای ناهار هم نماند. آن روز برای من و بچه های دیگر روز خاطره انگیزی بود چون ضمن خرید بستنی برای ناصر که واقعاً دوست اش داشتیم حسابی هم بستنی خوردیم، به خصوص که ناصر تمایلی به خوردن بستنی نداشت و ما باید وظیفه او را هم انجام می دادیم!

برای تأمین امکانات جهت گسترش فعالیت های گروه، بهرام طاهرزاده به صورت مخفی و با پای پیاده از آذربایجان به یکی از شهرهای ترکیه می رود و در آن جا با یکی از افسران سابق توده ای ملاقات کرده، تقاضای کمک برای پیشبرد امر مبارزه را مطرح می کند که با پاسخ منفی نامبرده مواجه می گردد از قرار حزب توده فقط به کسانی کمک می کند که در چارچوب نظرات حزب عمل کنند و بهرام دست خالی برمی گردد. ناصر کریمی که در کارخانه نورد اهواز مشغول به کار شده بود در آنجا با مهندس عباسی که در آن کارخانه کار می کرد و اتفاقاً همشهری اش از آب در آمده بود، آشنا می شود. این رابطه کم کم بار سیاسی هرچه بیشتری پیدا کرده و به سطحی می رسد که ناصر بعد از مدتی وی را به گروه معرفی می کند. بعدها آموزش سیاسی بچه های جدید به نامبرده واگذار می شود. مهندس عباسی که در آلمان تحصیل کرده بود، بعداً در جریان اقدامات عملی گروه، علایمی از تزلزل و تردید به مبارزه را به نمایش می گذارد، به گونه ای که بچه ها دیگر او را در جریان خیلی از مسایل قرار نمی دهند. البته شبیه به این فرد کم نبودند که از مبارزه و انقلاب سخن می گفتند ولی در زمان عمل جا خالی می کردند.

یادم می آید شبی همایون داستان مکالمه خودش با یکی از این افراد را برای جمع تعریف می کرد. اینقدر توصیف های همایون از آن فرد و برخوردها و واکنشهای عینی و جالب بود که بچه ها تمام مدت می خندیدند. آخر همایون به قول بچه ها خیلی محبوب بود و آرام و خونسرد. اون فرد به همایون گفته بود که "خر ما از گره گی دم نداشت". همه می خندیدند و هوشنگ و بهرام مدام می گفتند که کاش ما آن جا بودیم، چون همگی او را می شناختند. البته خشم بچه ها آن جا فزونی می گرفت که بعضی از این افراد عجز و ترس خود را با رنگ و لعاب اختلاف نظری همراه می کردند، وگرنه انسان های شریفی بودند که رک و راست می گفتند که این وظایف از عهده ما بر نمی آید و هیچ مشکلی هم با بچه ها پیدا نمی کردند. چون صداقت مهم ترین معیار رفاقت آن ها به شمار می رفت.

یکی از ایده هایی که شنیدم در میان بچه ها طرح شده بوده نقشه فرار ی دادن پرویز نیکخواه بود که به زندان بروجد تبعد شده بود. قرار بود که ناصر و هوشنگ و بهرام و چند نفر دیگر در یک نزاع دسته جمعی یک دیگر را مضراب سازند و با سر و صورت زخمی و عدم رضایت اجباراً راهی زندان شهربانی شوند. این که این طرح چرا اجرا نشد و یا از امکانات لازم برخوردار نبودند، من از آن بی اطلاع هستم. ولی هستند کسانی که از این قضیه مطلع اند و احتمالاً اطلاعات بیش تری در این زمینه دارند. که امیدوارم داده های خود را زودتر در اختیار جنبش قرار دهند. ناصر کریمی همراه با هوشنگ در راستای تأمین مالی گروه، موجودی بانک ملی شعبه سرسبیل- خوش را مصادره می کنند که موجودی آن حدود سیزده هزار تومان بوده است.

همایون از طریق یکی از همشهری هایش که او نیز دانشجو بود با زنده یاد اسدالله مفتاحی در تبریز ملاقات می کند و از این طریق، نظرات جریانی که بعدها به چریک های فدایی خلق معروف شدند به درون گروه آورده می شود. با تعمیق روابط رفقا با گروهی که از طریق رفیق اسدالله مفتاحی با آن آشنا شده بودند جزوه ای از چه گوارا یکی از رهبران انقلاب کوبا از

بلوک سوسیالیستی آن زمان یعنی چین و شوروی منجر به انشعابات بسیاری در بین گروه ها، سازمان ها و احزاب چپ در عرصه ی جهانی شده بود. این انشعاب، در رابطه با جریان های مبارز ایرانی نیز بی تأثیر نبود. مواضع "رادیکال تر" چینی ها در عرصه ی سیاست جهانی و حمایت بدون قید و شرط آن ها از مبارزه علیه امپریالیسم و از سوی دیگر نقش مخرب حزب توده در ایران که مورد تأیید شوروی ها بود در مجموع گرایش به اندیشه های مائو را در جنبش کمونیستی آن زمان تقویت کرده بود. اعضای گروه آرمان خلق مارکسیست-لنینیست بودند و رهایی و نفی سلطه ی امپریالیسم و طبقه ی حاکمه را- تا حدود زیادی مستقل از دو بلوک سوسیالیستی جهانی آن زمان- عمدتاً کار "خلق" یعنی کارگران، دهقانان و اقشار مختلف خرده بورژوازی می دانستند.

از آن جا که این رفقا بر این باور بودند که به هر چیز که اعتقاد دارند باید عمل کنند پس با پذیرش ضرورت کار سیاسی در روستا هوشنگ ترگل زیر پوشش کار آرایش گری به روستاهای اطراف بروجد می رود و ناصر کریمی هم چند ماهی در روستای چمن سلطان از توابع الیگودرز لرستان کار می کند. در جریان این تجربه است که هوشنگ توسط مأموران ژاندارمری بازداشت می شود و رفقا با جمع بندی از این حرکت خود، عملاً کار سیاسی در روستاها را کنار گذاشته و راهی محیط کار و کارخانه می شوند.

یکی دیگر از تجربیات گروه در برخورد با دستگاه سرکوب دشمن در همین زمان پیش می آید. در شبی سرد پائیزی هوشنگ که داشته از منزل دایی اش -که کارگر نانوايي بود- خارج می شده به وسیله مأموران آگاهی اشتباهاً به جای کسی دیگری که گویا قاچاقچی بوده است دستگیر می شود، و جزوه ی دست نوشته ی همراه او، به دست مأموران آگاهی می افتد.

مقاومت هوشنگ در زیر شکنجه باعث می شود که گروه زیر ضرب قرار نگیرد و تا جایی که به خاطر دارم هوشنگ نزدیک به یک سال را در زندان های بروجد و خرم آباد و اهواز سپری می کند. دوران اسارتی که تجربه ی مبارزاتی وی را فزونی بخشیده و عزم اش را برای مبارزه علیه سلطه ی امپریالیسم دو چندان می کند. وی اجاقاتی را که در زندان های خرم آباد و اهواز به چشم دیده و از آن ها رنج برده بود را در آخرین دفاعش، که بعد ها منتشر شد، مطرح کرده است. او نوشته است ما برای نفی استثمار انسان از انسان احتیاج به یک سازمان انقلابی منضبط و پولادین داریم که تئوری مارکسیسم لنینیسم را مبنای کار خود قرار دهد و خود را سربازی از لشکر زحمتکشان ستم دیده ی ایران می نامد. با دستگیری هوشنگ و تشدید حساسیت های ساواک بچه ها حالا فضای شهر را برای فعالیت خویش نامساعد می ببیند. ناصر مدنی زیر پوشش، گرفتن دیپلم خانه ای در تهران اجازه می کند و ناصر کریمی در کارخانه شیر پاستوریزه تهران به عنوان کارگر ساده، استخدام می شود.

بهرام طاهرزاده معلم یکی از دورافتاده ترین روستاهای آذربایجان و همایون کتیرایی دانشجوی دانشگاه تبریز می شوند. رابطه ی بچه ها به تدریج و علی رغم فواصل جغرافیایی محکم و فعالیت سیاسی شان دیگر از چارچوب محفلی خارج شده است. و ارتباطات فردی و گسترده با اعضای دیگر گروه ها برقرار می کنند.

بینند. این قرار به اصرار حسین صورت می گیرد و حسین و هوشنگ برای آزادی بچه ها به توافق می رسند که سفیر اسرائیل را گروگان بگیرند، شاید هم از قبل چنین نقشه ای در سر داشتند. با توجه به شروع مبارزه ی مسلحانه در سطح جامعه و بانکهایی که صادره شده بود، ساواک به حرکت ناصر و بهرام مشکوک شده و پرونده ی سیاسی سابق بهرام سر نخ می دهد. ساواک می دهد؛ آنها را از اداره اطلاعات شهربانی تحویل گرفته و به اوین منتقل می کند. از این رو ناصر و بهرام در اوین تحت شدیدترین شکنجه ها قرار می گیرند.

در شب دوم فروردین سال 50 در خیابان پنجم نیروی هوایی، حسین همراه با هوشنگ و همایون سوار ماشین یک شخصی می شوند. گویا با راننده بر سر این که ماشین را به مدت یک روز احتیاج دارند، بحث می کنند و با او از هدف های خود سخن می گویند، اما صاحب ماشین تن به همکاری نمی دهد و در حین جر و بحث ماشین به جوی آب می افتد و در همین گیرودار گشت ژاندارمری سر می رسد. هوشنگ و همایون می گریزند و حسین کربمی که تلاش می کرده، ماشین را از جوی آب خارج کند به محاصره ژاندارم ها می افتد، بچه ها چون موقعیت خطرناکی که حسین در آن گیر کرده بود را می بینند، برمی گردند و درگیری مسلحانه بین بچه ها و افراد ژاندارمری شروع می شود، که حسین تیر خورده و دستگیر می شود. در رابطه با این درگیری کیهان نوشت جوانی ناشناس به وسیله افراد مسلح کشته شد. در جیب های او فقط یک بلیط اتوبوس و یک چاقو همراه با ساعت مچی اش به دست مأموران می افتد. بعد از قیام 57 عمو اشترانی تعریف کرد که حسین را زیر شکنجه کشته اند. شاید روزی اسناد ساواک، در دسترس همگان قرار گیرد و اندکی از این مسایل روشن شود.

حدوداً یک یا دو هفته بعد پدرم در بروجرد توسط ساواک بازداشت و به تهران منتقل می شود. هم زمان با آن برادر کوچک تر هوشنگ ترگل و عده ای دیگر از بچه ها در بروجرد بازداشت می شوند. ساواک با گرفتن تعهد که جسد حسین را به بروجرد منتقل نکنیم و مراسمی رسمی برای او نگیریم جسد را به خانواده ما تحویل می دهد که اجباراً او را در قطعه 33 بهشت زهرا تهران دفن کردیم.

حکایت شناسایی افراد بقیه گروه در ابهام است. اما احتمال دارد که اسم واقعی بچه ها را پدر من و یا دیگر خویشان گروه بدون در نظر گرفتن بار امنیتی گفته باشند. اما با اطمینان می توان گفت که خانه های امن این بچه ها در تهران و تبریز را خیلی از سمپات های خودشان هم نمی دانستند. هوشنگ و ناصر مدنی حدوداً 50 روز پس از بازداشت ناصر و بهرام، در تبریز دستگیر می شوند. که هوشنگ با شکستن شیشه پنجره و بریدن شاهرگ گردنش اقدام به خودکشی می کند که زخمی و خونین همراه با ناصر مدنی به اوین منتقل می شوند. گفته می شود که یکی از دوستان نزدیک حسین را در اوین به شدت زده بودند. و خانه همایون را از او می خواستند. عاقبت او را با ناصر کربمی رو به رو می کنند و ناصر که فکر می کرده این فرد از چیزی اطلاع ندارد برای نجات او به وی می گوید تو که کاری نکرده ای هرچه میدانی بگو، غافل از اینکه یک بار موقع جدا شدن حسین از فرد مزبور و قتیکه حسین سوار تاکسی می شده و به راننده آدرس می داده نامبرده اسم خیابان نظام آباد را شنیده است و آنرا مطرح می کند و ساواک با در دست داشتن عکس همایون محل را می گردد و گویا از طریق یک یخ فروش منزل همایون

طرف آن ها در اختیار رفقا قرار می گیرد. که بچه های آرمان خلق در نوشته ای شخص چه گوارا و انقلاب کوبا را به شکل تند و تیز مورد نقد قرار می دهند. آن ها با مقایسه انقلاب چین و کوبا نقدی از دیدگاه مائو بر جزوه مزبور ارائه می کنند. گویا بعد از این نوشته با بحث های نظری بین طرفین این نگاه و چنین نگرشی به انقلاب کوبا و اندیشه چه گوارا کم رنگ می شود. و بیشتر تئوری و برنامه ی عملی چریکها در گروه غالب می شود. امیدوارم افرادی که از این موضوع اطلاعات بیشتری دارند برای شناخت چارچوب نظری گروه آن را مکتوب و به جنبش ارائه کنند.

روشن است که فضای سیاسی حاکم بر جامعه در آن سال ها و بن بست مبارزاتی که گریبان جنبش را فرا گرفته بود، همه ی نیروهای انقلابی را به تکاپوی پیدا کردن راهی انداخته بود که بشود با پیشبرد آن بر بن بست موجود غلبه کرده و راه پیوند با توده ها و آزاد کردن انرژی انقلابی و تشکیل سازمان انقلابی طبقه ی کارگر را هموار نمود. در تکاپو برای این راهگشایی بود که غالب رزمندگان انقلابی جنبش کمونیستی به ضرورت اعمال قهر انقلابی رسیدند. این نیاز از دل واقعیات جامعه خود را به نیروهای انقلابی تحمیل می کرد به همین دلیل هم بود که در آن زمان ده ها محفل و گروه کوچک بدون ارتباطی ارگانیک با هم جهت پاسخ گویی به ضرورت زمان بسوی مبارزه مسلحانه روی آوردند. و خیلی از انقلابیون آن زمان همه وجود خود را وقف اعتلای این راه نمودند. اما آن چه مشهود است بچه های آرمان خلق مبارزه علیه رژیم وابسته شاه و تغییر شرایط جامعه را مقدم بر توافق روی چارچوب های شسته و رفته ی نظری حول یک برنامه ی تدوین شده می دانستند.

صبحی مه آلود که هوا آبیستن باران بود، ناصر و هوشنگ و بهرام به قصد مصادره بانک ملی شعبه آرامگاه حرکت می کنند. اینکه آن جا چه گذشت را ما از طریق روزنامه های رژیم فهمیدیم گویا بعد از مصادره ی پول موقعی که سوار موتور می شوند به علت لغزندگی زمین و شتاب در فرار، زمین می خورند و با سر و صدای کارمندان بانک که فریاد می زدند آید و دزد و غیره، به وسیله عده ایی از مردم محاصره می شوند که هوشنگ با شلیک چند تیر هوایی سعی می کند آن ها را متفرق کند تا شاید راه گریزی بیابند. در این رابطه ناصر دستگیر و هوشنگ و بهرام موفق به فرار می شوند. اما بهرام اشتباهاً سوار اتوبوس تهران بروجرد می شود که در بین راه شناسایی و دستگیر می شود.

فردای آن روز با آمدن روزنامه ی کیهان به شهر همگی از دستگیری ناصر و بهرام با خبر می شوند. شایان ذکر است که ناصر با کلاه گیس و تغییر چهره خود را به اسم رضا رضایی معرفی کرده بود.

رضا مامی روزنامه فروش محل ما، عکس ناصر و بهرام را بر دکه اش چسبانده بود و فریاد می زد سارقان بانک دستگیر شدند. نمی دانم قصدش از این کار چه بود. حسین در موقعیت سخت و وحشتناکی قرار داشت و فکر می کنم زود تر در جریان ضربه قرار گرفته بود.

ناصر و بهرام ابتدا مأموران آگاهی را گمراه می کنند و می گویند که به خاطر یک هنرپیشه ی زیبا دست به این اقدام زده اند و خانواده ی ناصر و بهرام به اصرار حسین منتظر می مانند تا اطلاعات بیشتری از آن ها بدست آید. مدتی بعد حسین و هوشنگ در بیته ی کبیری حوالی بروجرد هم دیگر را می

شناسایی و همراه او ح. د. دانشجو نیز دستگیر می شود. این بچه ها بعدها در زندان قزل قلعه با خشایار سنجری که در تظاهرات دانشجویی دستگیر و یک سالی را در زندان بود، آشنا می شوند و بقول معروف خیلی اُخت می شوند و احتمالاً بعد از آزادی خشایار و پیوستن اش به چریک های فدایی، گروه جاوید آرمان خلق به سردار فدایی حمید اشرف معرفی می شود. سرود آرمان خلق با صدای حمید اشرف به خاطر تجلیل از این مبارزان ایران زمین در "خاطره ها ماندگار" می ماند. بعد از اعدام این بچه ها و چریک های فدایی، شهر خفته ی بروجرد به کلی تغییر کرد و بیش ترین زندانیان سیاسی و اعدامی را نسبت به جمعیت خود در تاریخ مبارزاتی ایران به ثبت رساند.

از زندانیان سیاسی نمی شود سخن گفت اما از مادرانی یاد نکرد که هر روز مقابل در زندان ها گرد آمده و رفته رفته محل آسایش "جزیره ثبات" ساواک ساخته می شدند. البته بودند مادرانی که در شرایط سختی قرار می گرفتند و در ناآگاهی خویش به دنبال مقصر می گشتند.

روزی در زندان قزل قلعه همراه با پدر و مادرم در انتظار ملاقات ناصر بودیم. بیش تر مواقع ملاقات نمی دادند. یادم نیست پدرم کجا رفته بود من هم رفته بودم که برای مادران زندانیان سیاسی که تشنه بودند از چند خانه نوساز که آن اطراف بودند آب خوردن بگیرم و بیآورم وقتی برگشتم چشمان مادرم اشکیار و غمگین بودند با اصرار پرسیدم که چه شده است او با آه گفت که بعضی از این مادرها می گویند که بچه ی تو بچه ی ما را از راه بدر کرده است و...

از مبارزان قدیمی زندان شنیده ام که زندانیان قدیمی نزد همایون می روند و می گویند اگر این بچه ها از خود دفاع سیاسی نکنند فقط تو اعدام خواهی شد و بهتر است که بقیه گروه حفظ شود. در اینجا کاری به درست بودن و یا نادرست بودن این نظر ندارم؛ اما جدا از فعالیت های انقلابی این رفقا و شرکت شان در جنبش مسلحانه و مصادره بانک - که با واکنش وحشیانه رژیم شاه مواجه می شد - و پایداری آنها بر آرمان کمونیستی و عزم ستودنی شان در مبارزه آنها را وامی داشت که جدا از هرگونه مصلحت طلبی، صحنه ی به اصطلاح دادگاه را نیز به محلی برای افشای جنایات استبداد حاکم تبدیل نمایند. بنابراین رفقای فراموش نشدنی آرمان خلق در آخرین عمل انقلابی خود بیدادگاه نظامی شاه را به سخره گرفتند و سرود خوانان نمایش دلچک های دادگاه نظامی را بر هم زدند. و به قول لرها "چول" کردند. به این ترتیب پنج رفیق از هم جدانشدنی "آرمان خلق" به قول هوشنگ تر گل به جای این که با هم داماد شوند، در سحرگاه 17 مهر سال 50 اعدام شدند.

اگر سخنان عزت غروی (رفیق مادر) نبود- او بعدها به چریک های فدایی پیوست و در جریان یک درگیری دلاورانه در اردیبهشت سال 55 جان باخت- که هم زمان به امید ملاقات پسرش احمد خرم آبادی از رفقای سیاهکل در آن جا حضور داشت؛ فضا همچنان مسموم گفته های مادران دردمند ولی بی اطلاع باقی می ماند. صحبت های رفیق مادر فضا را دگرگون کرد و بدر همدلی، دوستی، پایداری و مقاومت را بین مادران افشاند که هنوز هم سبز و سربلند جلوه های آن را در گلزار خاوران مشاهده می کنیم؛ و مادر هوشنگ تر گل نیز نظیر رفیق مادر نمادهای این مادران مبارزانند.

واقعیت این است که جان باختگان سال 50 زندگی بهتر و انسانی را برای همگان آرزو می کردند و سوسیالیسم را خوشبختی تبار آدمی می دانستند. و به قول شاعر محبوب شان شاملوی بزرگ "مرده گان این سال عاشق ترین زنده گان بودند". ■

بعد از دستگیر شدن رفقا برخوردهای انقلابی آن ها در بازداشتگاه و زندان نشان داد که آن ها در هیچ شرایطی امر مبارزه برای آزادی کارگران و زحمتکشان و رهایی خلق های زیر ستم را فراموش نمی کنند. و به همین دلیل هم زندان را به عنوان عرصه ی جدیدی از مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم در نظر گرفته و با مقاومت های قهرمانانه شان در زیر شدیدترین شکنجه ها چهره ی دژخیمان حاکم را هر چه بیشتر افشاء نمودند. زندانیان سیاسی آن سال ها شهادت می دهند که بعد از کشته شدن حسین کریمی، ساواک ناصر کریمی و همایون کتیرایی را با هم روبه رو می کند و شکنجه گر ساواک خطاب به ناصر می گوید که این قاتل برادر است و کابل را به دستش می دهد و می گوید بیا و وی را بزن... که ناصر ضمن حمله و پرخاش به شکنجه گران، فریاد می زند که این هم برادر من است و همایون را صمیمانه در آغوش گرفته و می بوسد.

یاد و خاطره ی آنان جاودان باد!

مهر ماه 1389

(امیدوارم که این نوشته به وسیله دوستان دیگر تکمیل و تصحیح شود.)

http://www.iran-archive.com/armane_khalgh/gruhe_armane_khalgh.pdf

از آن جا که مقاومت های این رفقا در زیر شکنجه های ددمنشانه ی ساواک زیانزد عام و خاص است پس در این جا تنها به یکی از نمونه های آن اشاره می کنم. بعد از این که جلادان

دنیای آواتار، دنیای ژیزک

بارید کیوان

در شماره ی گذشته نشریه ی بذر، مقاله ای از اسلاوی ژیزک در نقد فیلم آواتار درج شد. دست اندرکاران بذر انتشار مقاله ی ژیزک را فرصتی برای دامن زدن به بحث و جدل بر سر نکات آن نقد و ارائه نظرات متفاوت در مورد فیلم آواتار یافتند. نکته ای که توضیح آن را در همین ابتدا ضروری می دانم، اشاره به ناقص و در مواردی اشتباه آمیز بودن ترجمه فارسی مقاله ژیزک است که به همین شکل در سایت های مختلف ارائه شده است. در بخش توضیحات مقاله زیر، یک پاراگراف ژیزک که در نسخه فارسی به کلی حذف شده بود را نقل می کنم. به هنگام نقل پاره ای از نظرات ژیزک که اشتباه ترجمه شده بود نیز عبارات دقیق وی را همراه با توضیحات لازم خواهم آورد.

فیلم آواتار ساخته ی جیمز کامرون که در سال گذشته میلادی اکران شد، تماشاگران را به مدد تصویربرداری و نمایش سه بُعدی، با مفهوم جدیدی از جلوه های ویژه ی بصری آشنا کرد. این جنبه از اثر کامرون چنان برجسته بود که نه فقط رکورد تازه ای را در فروش یک فیلم به نام او ثبت کرد، بلکه ماجرای فیلم (پیرنگ و مضمون داستان آواتار) را به حاشیه برد. نه فقط تماشاگران عادی، بلکه



حتی اکثر مقالاتی که در بررسی و نقد این فیلم نگاشته شد، درجه اول از «پویا نمایی» خیره کننده و فن آوری تکان دهنده ای حرف زدند که درهای تازه ای از لذت و نشئه ی بصری را به روی مردم می گشاید. البته در کنار این بحث، کسانی هم بودند که بر سر مضمون آواتار وارد بحث و جدلی عمدتاً سیاسی شدند. گروهی، فیلم کامرون را نمونه دیگری از برداشت و رفتار برتری طلبانه یا نژادپرستانه آمریکایی نسبت به ملل ضعیفی که مورد تهاجم و نفوذ امپریالیستی واقع شده اند دانستند و در مقابل، گروهی دیگر آواتار را بازگو کننده مقاومت و نبرد توده ها برای حفظ شیوه زندگی و محیط زیست خویش علیه تهاجم و سلطه بیگانگان امپریالیست معرفی کردند. برای نمونه می توانم به یکی از نوشته های باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا اشاره کنم (1) که جنگ اهالی سیاره «پاندورا» (2) علیه سلطه گری زمینی ها را به «جنگ خلق» تشبیه می کند. به هر حال، تب همه گیر آواتار بعد از سپری شدن اکران عمومی پر فروش در آمریکا و اروپا، توزیع گسترده دی وی فیلم در گوشه و کنار دنیا، و ناکامی کامرون در کسب جایزه ی اسکار برای بهترین فیلم، فرو نشست. البته خوبست به این نکته هم اشاره کنم که شکست آواتار در اسکار،

نتیجه ی تصمیم گیری سیاسی هالیوود برای انتخاب فیلم «قفس رنج» با مضمون حمایت از ارتشیان آمریکا در عراق نیز بود. با این حساب، پرداختن به آواتار به یک موضوع سپری شده تبدیل شده بود تا این که با مقاله ای از اسلاوی ژیزک روبرو شدم. او متفکر و فیلسوف و نویسنده ای اسلونی تبار است که به خاطر اندیشه های چپ و چالش گرانه اش در قالب های روانشناسانه و تأویل های سینمایی شهرت دارد. ژیزک در یک نوشته ی کوتاه، موضع خود را در مورد لایه های زیرین فیلم آواتار و نظام فکری مسلط بر آن اعلام می کند. نکات نقد ژیزک آنقدر عمیق هستند که آدم را به فکر بازبینی آواتار بیندازند. در عین حال، نوشته ژیزک خواننده را با دنیای ذهنی شخص وی (بینش و مواضع اش) بیشتر آشنا می کند.

بگذارید در ابتدا کمی از داستان آواتار بگویم: زمینی ها آمده اند تا سیاره ی «پاندورا» را به خاطر استخراج ماده ی ارزشمندی که «آن اوبتانیوم» (3) نام گرفته تسخیر کنند. هوای پاک این سیاره برای مهاجمان مسموم است و نمی توانند بدون ماسک در آن زندگی کنند. اهالی سیاره که موجوداتی آبی رنگ به نام «نه وی» (4) هستند، به شکل قبیله ای زندگی می کنند. ظاهراً از دولت و سلسله مراتب طبقاتی در اینجا خبری نیست. رئیس قبیله در واقع ریش سفیدی است که به خاطر تجربه اش



در جایگاهی ویژه قرار گرفته است. «پاندوراییان» از فناوری پیشرفته بی بهره اند. جامعه ی آنان بر طبیعت و محیط زیست و منابع طبیعی استوار است که آبر - درخت نماد این ستون حیات بخش و انرژی زا است. این درخت که «ایوا» (5) نام دارد نوعی الهه ی مادر است. اهالی پاندورا شکارچی اند اما کشتارگر حیوانات نیستند. از

نظر آنان حتی کشتن جانوران درنده هم جایز نیست، مگر برای حفظ جان و در دفاع از خود. یک ارتش تجاوزگر زمینی (که در آن آینده ی دور هم هنوز ارتش آمریکا است!) در خدمت به یک بنگاه انحصارگر اقتصادی و به کمک جمعی از دانشمندان به نوعی از فناوری دست یافته اند که می تواند افرادی زمینی را به پاندورا منتقل کنند. برای این کار، چند انسان که از نظر ژنتیک کاملاً با چند پاندورایی به اسارت درآمده منطبق هستند را در «سلول خواب» قرار می دهند و از طریق ارتباط ذهنی با آن پاندورایی ها به آن سیاره می فرستند. «آواتار» عنوانی است که به این بدن های بومی واسط داده شده است. (6) این انسان های نفوذی قرار است که ضمن کسب شناخت بیشتر از جامعه ی آواتار و منابع و نقاط قوت و ضعف آنان، زمینه را برای تسخیر بی دردسر سیاره فراهم کنند. چه بسا بتوانند اهالی سیاره را قانع کنند که مقاومت بی فایده است و آینده ای جز مستعمره ی زمین شدن برایشان متصور نیست. جالب است که پاندوراییان هیکل های بسیار درشت تر، قوی تر و سالم تری از اهالی زمین دارند تا جایی که ارتش آمریکا برای جنگ با آنان مجبور به اختراع روبات های عظیم الجثه ای شده که انسان، سرنشین و هدایت کننده آن است. در مقابل، اهالی پاندورا از سلاح های ابتدایی مثل تیر و کمان استفاده می کنند.

احساس راحتی می کنید و به نظرتان هیچ جای کار اشکال ندارد؟

با طرح این سؤالات می خواهم وارد دنیای اسلاوی ژیزک شوم. بیابید ببینیم او چگونه به آواتار نگاه می کند. ژیزک نقد خود را بر پایه تقابل خیال و واقعیت استوار کرده است. به گفته ی او قهرمان زمینی داستان «بین واقعیت زندگی روزمره ی ما آدم ها و یک دنیای تخیلی گیر افتاده است.» بنابراین «پایان فیلم آواتار را باید این گونه تعبیر کرد که قهرمان داستان به طور کامل از دنیای واقعیت به دنیای خیال می رود.»

این یک بحث پایه ای برای تفسیر و درک آواتار است. ژیزک پیشنهاد می کند که همه ی پرده های استعاره و تشبیه و نماد را که بیننده در ذهن خود ساخته، کنار بزنید و جوهر داستان را در نمایش یک خیال، به مثابه ی یک امر محال، با نتایج خودفریبانه یا عوام فریبانه اش جست و جو کنید. آن چه تصمیم قهرمان داستان به عبور از مرز میان دو دنیا و تبدیل شدن به یک پاندورایی را از نظر ژیزک به یک تخیل تبدیل می کند، «کامل و بی عیب و نقص بودن» یا به عبارتی «آرمان شهر بودن» پاندورا است. اما فقط این نیست. در اندیشه ی ژیزک، زمینی ها و پاندورایی ها آنقدر با هم تفاوت دارند که اصولاً هر تلاشی برای تبدیل یکی به دیگری، کاری خیال پردازانه و عبث است.

خوب به نظر می آید که این جا یکی دو مشکل دیدگاهی وجود دارد. یکم اینکه به سختی می توان استعاره و تشبیه و نماد را اراده گرایانه از یک داستان، یک اثر هنری، حذف کرد. ذهن مؤلف چنین چیزهایی را دائماً خلق می کند. بخشی از این ها را حتی بدون اینکه خود سازنده ی اثر متوجه باشد، ذهن مخاطب کشف می کند. این پیوندی است که دائماً بین تخیل و واقعیت برقرار می شود. نه جلوی شکل گرفتن استعاره و تشبیه و نماد را می شود گرفت و نه جلوی هم ذات پنداری را. بنابراین مخاطب «مختار» است، و معمولاً هم به این سمت گرایش پیدا می کند، که آواتار را از دریچه دنیای امروز و معضلاتش و آرمان یک دنیای متفاوت نگاه کند. آواتار، مخاطب را به فکر کردن در مورد راه های برون رفت از شرایط موجود، فکر کردن در مورد مسیرهای انتقال و ابزارهای واسط (یا آواتارها) و سرانجام عبور قطعی از مرز حال و آینده وا می دارد. اگر اینگونه به مسأله نگاه کنیم، پایان آواتار را می توان طور دیگری ترسیم کرد: قهرمان داستان یک سلسله معیارها و ارزش ها و خصوصیات که منطبق بر مناسبات و نظام حاکم بر دنیای کنونی است را به طور قطع کنار می گذارد و به موجودی متفاوت تبدیل می شود. به موجود نوینی که می تواند در راه ساختن یک دنیای متفاوت مبارزه کند و سرانجام آن را در پیوند و هماهنگی با نیروها و عناصر بشمار بسازد.

کنار زدن پرده ی استعاره و تشبیه و نماد برای رسیدن به جوهر داستان، یک سطح از کار نقد است که حتماً باید انجام شود (تشبیه به تجرید کردن در یک کار تحلیلی) ولی در سطوح دیگر باید هر آنچه جسم و روح داستان را تشکیل می دهد در پیوند با هم در نظر گرفت. برای مثال، نمی توان مانند ژیزک بی توجه از کنار خصوصیت آشکارا نمادین قهرمان داستان یعنی معلول بودنش عبور کرد. این نکته، پیامی روشن برای مخاطبان در بر دارد: تنها راه غلبه بر ناتوانی ها، پذیرش ارزش ها و معیارها و خصوصیات نوین و متفاوت است.

شخصیت زمینی اصلی داستان یک تفنگدار دریایی ارتش آمریکا است. او معلول شده و به کمک صندلی چرخدار حرکت می کند. به کمک همان فناوری پیشرفته ای که گفته شد، این سرباز را به یک پاندورایی (اما با ذهنیت و اهداف زمینی) تبدیل می کنند. سرباز در سیاره ی غریبه به خطر می افتد و توسط دختر رئیس قبیله نجات پیدا می کند. دختر به او راه و رسم و آیین های پاندورایی را می آموزد. این دو به هم دل می بندند. سرباز معلول نفوذی از یک طرف با حضور خود در آواتار اطلاعات مورد نیاز ارتش مهاجم را فراهم می کند و از طرف دیگر شیفته این سیاره با محیط زیست استثنایی و اهالی دوست داشتنی اش شده است. سرانجام تهاجم ویرانگرانه ی زمینی ها آغاز می شود؛ آیر - درخت هدف قرار می گیرد؛ محیط زیست به آتش کشیده می شود؛ پاندوراییان در نبردی نابرابر کشته می دهند و آواره می شوند. رئیس قبیله جان می بازد. در اینجا، سرباز نفوذی و چند زمینی همفکرش، تصمیم قطعی می گیرند و در این جنگ، در صف اهالی سیاره می ایستند. بر اساس تاریخ یا اسطوره های پاندورایی، هر چند صد سال یکبار، فرد نجات بخشی از جامعه آنان بر می خیزد تا زندگی اهالی و محیط زیست سیاره را از خطر برهاند. نشانه منجی، مهار کردن و سواری گرفتن از اژدهای بالدار سرخ است. دست بر قضا، این سرباز معلول نفوذی سابق و عاشق و شیفته ی پاندورایی کنونی است که اژدها را رام می کند و در جایگاه منجی سیاره قرار می گیرد! البته او معشوق خود (دختر رئیس قبیله) را هم در کنار خود دارد. پاندوراییان به کمک انرژی و رشته های پیوند ارگانیک محیط زیست، همه جانوران و نیروهای طبیعی را علیه مهاجمان ویرانگر بسیج می کنند و به حرکت در می آورند. ارتش قدرتمند و متکی به فناوری پیشرفته آمریکا در برابر این بسیج عمومی و شیوه های متفاوت نبرد تاب نمی آورد. دست آخر، فرمانده بیرحم ارتش سوار بر روبات عظیم الجثه خود سرنگون می شود. تیری که از کمان دختر بر پیکر او می نشیند و جانش را می گیرد، نشانه ی پیروزی شیوه ی متفاوت نبرد بر جنگ متکی به فناوری است. دست آخر، قهرمان سابقاً زمینی برای اینکه از دنیای آواتاری خارج و به یک پاندورایی حقیقی تبدیل شود، باید از کالبد اصلی خود دست بکشد و شیره و روح طبیعت پاندورا در ذره ذره وجودش جاری شود. این یک انتخاب تعیین کننده است که قهرمان آن را می پذیرد.

خب، این ماجرای آواتار است. اولین برداشتی که از آواتار می توان کرد تأثیر دو مسأله حاد در دنیای معاصر بر ذهن جیمز کامرون به عنوان نویسنده ی فیلمنامه است. داستان آواتار در واکنش به تخریب تکان دهنده ی محیط زیست و نیز سیاست های مداخله جویانه نظامی آمریکا در افغانستان و عراق، به روی کاغذ آمده است. البته فراموش نکنید، این فیلم توسط جیمز کامرون ساخته شده، یعنی تحولات مهمی که گفتیم ذهن آدمی با جهان بینی و تمایلات سیاسی و ایدئولوژیک کامرون را تحت تأثیر قرار داده است. بدون شک رد پای این مسأله در فرم و محتوای اثر و نقاط تأکید و پیام های آشکار و پنهان آن بر جای مانده است.

با وجود این، آیا داستان آواتار به نظر شما یکی که دیدگاه تان با کامرون تفاوت دارد، جذاب نیست؟ آیا انگیزه و روحیه ی خوبی را در شما دامن نمی زند؟ آیا با همه ی اجزاء داستان

ماجرا کم کم احساس یک جور نارضایتی عجیب و غریب می کند و دلش برای دنیای فاسد انسان ها تنگ می شود.»

بر اساس بینش ژیزک، چون قهرمان داستان زمانی یک «غریبه» بوده هیچ امکانی برای متحول شدنش وجود ندارد. اما از یک دیدگاه ماتریالیستی دیالکتیکی، و با یک دورنمای کمونیستی، این شخصیت نمادین واقعاً می تواند متحول شود. بنابراین دنباله ی آواتار، برخلاف تصویر بدبینانه ژیزک، می تواند شرح دست و پنجه نرم کردن شخصیت هایش با تضادهای جدیدی باشد که در آن جامعه مرتباً رو می آیند و پاسخ می طلبند. دنباله ی آواتار می تواند داستان شکستن یا کناره گرفتن قهرمانان پیشین، و شکل گیری قهرمانان جدید باشد. حتی می تواند مبارزه بین دو قطب جامعه برای تکامل و تحول بیشتر و یا در جا زدن و عقبگرد به جامعه کهن را به تصویر بکشد. این که ژیزک فقط سناریوی ناگزیر بالا را برای ادامه ی داستان آواتار ترسیم می کند، باید ما را به فکر و تأمل بیشتر در مورد بینش وی وادار کند. فکر می کنم این دیدگاه بدبینانه و ظاهراً انعطاف ناپذیر اتفاقاً قرابت زیادی با نسبی گرایی و «بی معیاری» و «بی اصولی» پست مدرنیستی و سیاست های هویت گرایانه دارد. بر مبنای این دیدگاه، ارائه یک تحلیل جهانشمول از جامعه بشری، و تلاش برای عرضه و تحقق یک رشته ارزش ها و مناسبات مطلوب جهانشمول برای نوع بشر اقدامی بی ثمر و حتی زیانبار است. این ظاهراً یک جور «عدم مداخله» فروتنانه است که می خواهد خود را از تفرعن جامعه غربی و تعیین تکلیف برای جوامع تحت سلطه منزه جلوه دهد.



با وجود همه چیزهایی که در مورد دیدگاه ژیزک و زاویه نقد او به آواتار گفتیم، آیا نوشته وی پرده از نکات مهم در مورد این فیلم بر نمی دارد و دید مخاطب را نسبت به اثر کامرون عمیق تر نمی کند؟ یا همان پرسشی که بالاتر مطرح کردم: آیا شما به عنوان یک بیننده با همه اجزاء داستان آواتار احساس راحتی می کنید و به نظرتان هیچ جای کار اشکال ندارد؟

بدون شک این که جیمز کامرون، آن قهرمان آمریکایی را به مقام رهبر و منجی جامعه پاندورا ارتقاء می دهد، ریشه در بینش «برتر دین» ملت آمریکا دارد که یک بینش ریشه دار به ویژه در جامعه بورژوازی سفیدپوست انگلوساکسون است. در این هم شک نکنید که آواتار به قول ژیزک به فرهنگ زوج سازی هالیوودی، متکی بر ارزش و جایگاه خانواده در ایدئولوژی حاکم بر جامعه ی آمریکا، آلوده است. همین فرهنگ است که قهرمان زمینی را در سناریو با دختر پاندورایی جفت می کند. اگر جیمز کامرون این نوع نگرش را نداشت و از قواعد مسلط بر سینمای هالیوود پیروی نمی کرد، هیچ نیازی به این دید که سرباز معلول آمریکایی را حتی بعد از تحولی که در بینش و اهدافش صورت می گیرد به مقام رهبر و منجی سیاره برساند. اصلاً نیازی نبود که یک فرد را به عنوان منجی معرفی کند. اگر طرز فکر کامرون این که هست نبود، هیچ نیازی نبود که رابطه ی دوستی و رفاقت عمیق میان قهرمانان مرد و زن داستان را به

در ادامه ی مقاله، ژیزک ما را به خلاصه ای از کتاب مشهور خود «در دفاع از آرمان های شکست خورده»⁽⁷⁾ رجوع می دهد. منظورم بخشی است که عنوان فرعی «یک فرمول هالیوودی» بر خود دارد. اگر برایتان امکان دارد پیشنهاد می کنم متن کامل این بخش را از متن انگلیسی کتاب (فصل «اسطوره خانواده در ایدئولوژی») بخوانید. این بخش از کتاب ژیزک که نکات نغز و قابل توجه بسیاری در بر دارد با ذکر نمونه از آثار سینمایی به تشریح ایدئولوژی مسلط بر سینمای هالیوود و نشانه گذاری های ویژه آن می پردازد. در عین حال، از لا به لای نوشته ژیزک گرایشی سرک می کشد که شایسته بررسی و نقد است. ژیزک با نمونه قرار دادن فیلم «تایتانیک» ساخته جیمز کامرون، بر این نکته تأکید می گذارد که هیچ امکانی برای عبور از مرزهای میان طبقات متخاصم و همزیستی این طبقات «زیر یک سقف» وجود ندارد. کارگر فقیر جوان و دختر ثروتمند جوان می خواهند این مرزها را بشکنند و برخلاف معیارهای مسلط با هم زندگی کنند، ولی ظاهراً برخورد کشتی با کوه یخ و غرق شدن پسر مانع از این کار می شود. از نظر ژیزک، کاری که واقعه ی تصادف کشتی با کوه یخ در سناریوی تایتانیک انجام داد در حقیقت پوشاندن آینده فاجعه باری بود که انتظار این دو را به عنوان یک زوج می کشید. هم زیستی این دو یک توهم بود. اما مرگ پسر، این توهم را زنده نگه می دارد که انگار خوشبختی در انتظارشان بوده است. در واقع، اگر قرار باشد ژیزک نسخه متفاوتی از فیلم تایتانیک بسازد غیر ممکن است متحول شدن یکی از طرفین

ماجرا را به نمایش بگذارد. یعنی نه آن جوان کارگر، امکان دارد دیدگاه و ارزش ها و حتی موقعیت طبقاتی خود را بعد از ازدواج با آن دختر عوض کند و به قول معروف به یک بورژوا تبدیل شود و نه آن دختر امکان دارد که جایگاه و موضع طبقاتی خود را اساساً تغییر بدهد و در سنگر طبقه ی کارگر قرار بگیرد.

در نگاه اول شاید این موضع «انعطاف ناپذیر» ژیزک، در زمانه ای که مخدوش کردن مرزهای طبقات و پرده افکندن بر منافع طبقاتی متخاصم رواج دارد، به نظر رادیکال و دلچسب و انقلابی بیاید. اما پشت این موضع، دیدگاهی وجود دارد که نمی گذارد محکم و مطمئن در مسیر رهایی از این دنیای وارونه طبقاتی گام بزنیم. جوهر نگرش ژیزک اینست: جوامعی که خصوصیات اقلیمی و فرهنگی آشکارا متفاوت دارند نمی توانند (یا نباید) در هم تداخل کنند. ایده ها و ارزش ها و معیارهایی که در هر یک از این جوامع متفاوت تکوین یافته است، قابل انتقال به دیگری نیست. تلاش برای انجام این کار به شکست و نومیدی می انجامد. به قول معروف «موسی به دین خود، عیسی به دین خود». تبلور روشن دیدگاه ژیزک را در آنجا می بینیم که او می گوید دنباله ای برای فیلم آواتار بنویسد: «تصور این که دنباله ای بر فیلم آواتار ساخته شود، جالب است. دنباله ای که در آن پس از یکی دو سال (یا یکی دو ماه) سعادت و لذت، قهرمان

اجتماعی / ایدئولوژیک / سیاسی عمدتاً مثبت یا منفی هرکدام را دریافت.

اینک ببینید تا نظرات انتقادی ژیزک را از درون دنیای آواتاری و تخیل سینمایی بیرون بکشیم و به درون دنیای واقعی ببریم. خود ژیزک، کار را برای ما آسان کرده است و نیاز به گمانه زنی یا تفسیر و تعبیر حرف هایش نیست. او در جمع بندی خود از آواتار می نویسد:

«این فیلم به ما می گوید تنها انتخابی که بومیان دارند، این است که انسان ها یا آنان را نجات بدهند یا نابودشان کنند. به عبارت دیگر، حق انتخابشان این است که یا قربانی واقعیت امپریالیستی باشند یا نقشی را که برایشان در خیال سفیدپوستان در نظر گرفته شده، ایفاء کنند!»

ژیزک ادامه می دهد:

«همان زمان که فیلم آواتار در سراسر دنیا دارد پول در می آورد.... اتفاقی که شباهت عجیبی با داستان این فیلم دارد، در حال رخ دادن است.»

در این جا ژیزک توجه ما را به هجوم شرکت های حفاری معدن برای استفاده از منابع غنی بوکسیت در ایالت اوریسای هند جلب می کند که با عکس العمل و مقاومت حاد قبایل محلی (متشکل از دهقانان فقیر) روبرو شده است. رهبری این دهقانان که اینک سلاح به دست گرفته اند و علیه دولت هند و شرکت های سرمایه داری می جنگند با مائوئیست ها است. افراد این حزب انقلابی سال هاست که در کنار توده های تهیدست و ستمدیده زندگی و کار کرده اند و جنگیده اند. لحن ژیزک در توصیف موقعیت و عملکرد چریک های مائوئیست و قبایل فقیر هندی ظاهراً جانبدارانه است. حتی او ما را به گزارشی از مناطق پایگاهی سرخ در هند رجوع می دهد. (10) اما پیام ژیزک در مورد مبارزه ی انقلابی جاری در هند، یک پیام روشنگر و رهایی بخش و برانگیزاننده برای مخاطبانش در جوامع سرمایه داری ی پیشرفته نیست. ژیزک، قبایل فقیر هندی و چریک های مائوئیست را با اهالی پاندورا مقایسه می کند. همدردی و همراهی ژیزک با آنان فقط تا این حد است که امپریالیست ها و شرکت ها و دولت های تابعه آن ها حق ندارند برای جامعه ی هندی - پاندورایی تعیین تکلیف کنند و در برابرشان گزینه قرار دهند. در توصیف و تشریح ژیزکی از صحنه ی مبارزه ی انقلابی در هند و مبارزه ضد سیستم سرمایه داری در سایر نقاط دنیا - مشخصاً در غرب امپریالیستی - ما با یک دنیای واحد و یک جامعه بشری واحد که در شبکه سلطه و استثمار و ستم چندگانه سرمایه داری جهانی گرفتار آمده روبرو نیستیم. بلکه با دو دنیای متفاوت و «غریبه» از هم مواجهیم.

ژیزک از همان گزارشی که بالاتر به آن اشاره شد نقل قول می آورد که شورشیان مائوئیست «فقط برای بقاء دارند می جنگند.» اصلاً در ذهن ژیزک نمی گنجد و به کت اش نمی رود که این «چریک های مائوئیست» علی رغم هر محدودیت ذهنی یا اشکال سیاسی که ممکن است داشته باشند، نزدیک به 4 دهه است که حرکت خود را بر مبنای آموزه های مارکسیستی به پیش می برند. آنان تلاش می کنند اهداف جهانشمول انقلاب کمونیستی را افق خویش قرار دهند و تحلیل و روش مارکسیستی را با شرایط مشخص جامعه هند منطبق کنند. ژیزک نمی تواند تصور کند که مائوئیست های هند برای ساختن یک جامعه ی نوین، برای برقراری یک نظام سوسیالیستی و پیش روی در

یک رابطه زن و شوهری تبدیل کند. بنابراین نقدهایی که ژیزک از زاویه ی فرمول های هالیوودی و اسطوره ی خانواده در ایدئولوژی حاکم بر آمریکا متوجه داستان آواتار می کند، اساساً صحیح و روشنگرانه است. ایرادی که در این چارچوب می توان از نحوه نقد ژیزک بر سینمای هالیوود گرفت، تعمیم گرا بودن این نقد است. از نظر او غیرقابل تصور است که سینماگرانی نظیر جیمز کامرون یا استیون اسپیلبرگ بتوانند تحت تأثیر شرایط خاص و انگیزش های مقطعی، آثار خوبی تولید کنند که منطبق بر خط و بینش فکری، منافع طبقاتی و مواضع سیاسی یا ایدئولوژیک عمومی شان نباشد. به نظر می آید که ژیزک نمی تواند یا نمی خواهد فاصله ای را که به واقع، بین هنرمند و آثار هنری اش (از زاویه عملکرد مشخص و تأثیرگذاری اجتماعی مثبت یا منفی هر اثر) وجود دارد ببیند. انعطاف ناپذیری ژیزک در این زمینه آن چنان است که برای نمونه فیلم «سرخ ها» (کمونیست ها) ساخته وارن بیتی را عمدتاً منفی و «هالیوودی» ارزیابی می کند. ژیزک این فیلم را در چارچوب فرمول زوج سازی هالیوودی قرار می دهد و خرده می گیرد که چرا در آن، مهم ترین تحول سیاسی و اجتماعی قرن بیستم یعنی انقلاب اکتبر 1917 روسیه پس زمینه رابطه ی عاطفی و زناشویی نویسنده ی آمریکایی جان رید و همسرش قرار گرفته است؟ (8) ژیزک حتی تا این جا پیش می رود که می گوید هالیوود با ساختن این فیلم می خواسته یک نسخه ی «اعاده ی حیثیت شده» از انقلاب اکتبر که با ارزش های آمریکایی خوانایی داشته باشد عرضه کند. اما محور فیلم «سرخ ها» انقلاب اکتبر نیست! سرخ ها اساساً فیلمی مربوط به مسأله زن است و این مسأله را در رابطه ی پر تلاطم جان رید و همسرش بر متن موقعیت و روابط درون جامعه روشنفکران چپ آمریکا در ابتدای قرن بیستم واکاوی می کند. شاید از نظر ژیزک، مسأله زن آنقدر اهمیت ندارد که یک فیلم طولانی به آن اختصاص داده شود؛ به خصوص اگر در این فیلم مسأله ای به عظمت انقلاب اکتبر هم مطرح شده باشد! واقعیت دیگری که ژیزک به راحتی از کنارش عبور کرده است مخالفت سرمایه گذاران بزرگ هالیوود با تولید فیلم «سرخ ها» در ابتدای دهه ضدانقلابی 1980 است. وارن بیتی به خاطر علاقه شخصی اش به این داستان، و شاید هم به خاطر روحیه اعتراضی و تمایلات چپی اش، این فیلم را با سرمایه ی خودش ساخت و اتفاقاً در گیشه شکست خورد. «سرخ ها» فیلم پر فروشی نشد. جالب است بدانید که تحلیل و برخورد مقامات سینمایی شوروی سرمایه داری در دوران برژنف به فیلم «سرخ ها» شبیه به برخورد ژیزک بود! آن ها هم برای مقابله با «آمریکایی» شدن انقلاب اکتبر در فیلم وارن بیتی، هم زمان و سراسیمه دست به تولید یک فیلم بی خاصیت و اتوکشیده از زندگی جان رید و حضورش در انقلاب 1917 زدند که به اصطلاح اکتبر محورش باشد. (9)

بگذارید پاراگراف بالا را در یک جمله خلاصه کنم: برخورد ژیزک با هالیوود، یک «برخورد ایدئولوژیک» (به معنی پیش داورانه) است که در آن تحلیل مشخص از شرایط مشخص و از تک تک آثار، جای چندانی ندارد. حتی اگر تمامی فیلم های تولید شده در هالیوود به نوعی به فرمول ها و نشانه گذاری های آمریکایی - بورژوازی آلوده باشند هم باید هر یک از این فیلم ها را به جای خود بررسی و تحلیل کرد و مضمون و تأثیر

صورت واکنش مستأصلانه ی کسانی می بیند که تهاجم سرمایه داری آنان را به یک شورش کور کشانده است. البته ژیزک از عبارت «شورش کور» استفاده نکرده، ولی قاعدتاً شورش کسانی که وفاداری نسبت به اصول اخلاقی و معنوی و شرافت را از دست داده اند، کور است! (13) اما واقعاً چه عاملی باعث می شود که ژیزک (که خود را ضد سیستم سرمایه داری - امپریالیستی می داند) با مبارزه ی انقلابی در هند احساس یگانگی نکند و حرکتش را در پیوند با این گونه جنبش ها و انقلاب ها در گوشه و کنار دنیا نداند؟ به نظرم این فاصله گرفتن ژیزک هم نشانه ی مخالفت سیاسی او با اهداف رادیکالی است که جامعه را «بیش از حد» به هم می ریزد، و هم برخاسته از بینشی که به هر شکل به چارچوب «ایده ال دمکراسی» و ارزش های لیبرال غربی متصل است. روی دیگر این سکه، ستایش ژیزک از حرکت مسالمت آمیز و رفرمیستی جنبش سبز در ایران و مسکوت گذاشتن ماهیت ارتجاعی رهبران اصلاح طلب حکومتی است. (14)

سرانجام اینکه اگر می خواهید به طور خلاصه درک و رهنمودی که ژیزک در رویارویی با نظام حاکم بر دنیا فرموله می کند را بفهمید به همان ابتدای مقاله اش در نقد آواتار مراجعه کنید. آنجا که می نویسد:

«یا پذیرش واقعیت یا انتخاب خیال، کار اشتباهی است. اگر ما واقعاً می خواهیم واقعیت جامعه مان را تغییر بدهیم یا از آن فرار کنیم، اولین کاری که باید بکنیم این است که خیال هایمان را که باعث می شوند ما با این واقعیت کنار بیاییم، تغییر بدهیم.»

فرمول بندی بالا به ظاهر موجه و حتی مبارزه جویانه جلوه می کند اما در واقع یک فرمول بندی نادرست و یک جانبه است. اولاً دنیای موجود یک واقعیت متضاد است. مشکل، پذیرش چیزی کلی به نام واقعیت نیست. بلکه گردن گذاشتن به قطب مسلط و غالب این واقعیت است، یعنی نظام جهانی استثمارگرانه/ستمکارانه/مردسالارانه/طبقاتی موجود. در آن سوی معادله هم صرفاً با گزینه ی خواب و خیال روبرو نیستیم. بلکه با ضرورت گزینش رویایی مواجهیم که پایه ی مادی و پتانسیل عینی اش در شرایط و مناسبات دنیای کنونی یعنی در واقعیت موجود قرار دارد و می توان آگاهانه برای تحققش تلاش کرد. ژیزک بر تغییر یا فرار از واقعیت تأکید دارد، در حالی که باید با اتکاء به جنبه ی متضاد و مثبتی که در واقعیت وجود دارد، دنیا را دگرگون کرد. ژیزک از ضرورت کنار گذاشتن خیال هایمان که باعث کنار آمدن با واقعیت می شود صحبت می کند در حالی که همیشه باید رویای دگرگونی شرایط را در سر پروراند. به قول لنین باید رویاپرداز بود، چرا که بدون آن، انگیزه و نیروی لازم برای انجام کار بزرگی مانند انقلاب اجتماعی فراهم نخواهد شد. تأکید ژیزک بر «کنار نیامدن با واقعیت» است. اما این می تواند به معنی همیشه در اپوزیسیون ماندن (یا تلاش نکردن برای کسب قدرت سیاسی) باشد. یعنی بازتاب روحیه ی نومیدانه ای که مدت هاست گریبان بسیاری از روشنفکران دگراندیش چپ در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی را گرفته است.

بگذارید ما هم با توجه به بحث های بالا، نسخه ای از فیلم آواتار را در ذهن بسازیم که شخصیتی با بینش ژیزک هم در آن حضور دارد. احتمالاً این شخصیت، نزدیکی های کابین دانشمندان و سلول «خواب و آواتار و انتقال» آفتابی نمی شود

خدمت ایجاد یک دنیای کمونیستی می جنگند و نه برای بقاء. احتمالاً از دید ژیزک، مارکسیسم برخاسته و متعلق به جامعه ی خردگرا و پیشرفته ی غرب است. با این دیدگاه، او امکان نفوذ و تأثیرگذاری و انطباق کمونیسم انقلابی را به مثابه علم انقلاب جهانی و رهایی نوع بشر بر پروسه ی انقلاب در هند ناممکن می داند؛ چه رسد به امکان تأثیرگذاری نظری و عملی انقلابیون هند بر کمونیست های دنیا منجمله در غرب. احتمالاً ژیزک این گفته مائو تسه دون را به یاد ندارد و یا به آن باور ندارد که «توپ های انقلاب اکتبر روسیه، مارکسیسم را برای جامعه چین به ارمغان آورد.» اگر مبارز آگاهی پیدا شود و بخواهد مارکسیسم را به پاندورا ببرد، احتمالاً ژیزک او را همان مطرود زمین غرب معرفی می کند که خیال دارد نقش منجی غریبه ها را بازی کند. شکاف و فاصله ای که ژیزک میان بخش های مختلف جامعه بشری می بیند، تکان دهنده است. او حتی به هنگام دفاعش از مبارزه در هند نمی تواند تفاوت و تمایزی که بین ایده ها و ارزش های خود اروپایی اش با بومیان می بیند را به زبان نیآورد:

«حقیقت دارد که هر دو گروه متخاصم در این جنگ بیرحمانه نسبت به هم خشونت های شدیدی اعمال می کنند و این که «عدالت خلقی» مائوئیست ها خشن است. با این همه بدون آن که مهم باشد این خشونت ها چقدر به مذاق لیبرال ما ناخوشایند است، ما حق نداریم آن را محکوم کنیم. چرا؟ چون آنان دقیقاً همان وضعیت "اراذل هگل" را دارند.» (11)

بینش و طبعاً عملکرد ژیزک در این محدوده جای می گیرد که «ما حق نداریم آن را محکوم کنیم.» این خیلی تفاوت دارد با بینشی که مبارزه ی انقلابی در هند را جزیی از فرایند واحد انقلاب کمونیستی جهانی می داند. به علاوه، ناخوشایند بودن خشونت مائوئیست ها در نظر ژیزک می تواند نشانه ای باشد از عدم درک صحیح وی از مقوله ی قهر از یک دیدگاه مارکسیستی. یعنی قهر به مثابه ی یک ضرورت انقلابی، به مثابه ی مامای تاریخ. در اینجا لازم است مفهوم «اراذل» از دیدگاه هگل را واریسی کنیم تا بتوانیم درک روشن تری از بینش ژیزک به دست آوریم. هگل در بررسی تأثیر فقر بر انسان ها به تشریح پدیده ای پرداخت که خود نامش را «اراذل و اوباش» گذاشت. او گفت: «فقر به خودی خود از انسان ها اراذل و اوباش نمی سازد. این پدیده فقط زمانی ایجاد می شود که فقر با یک گرایش ذهنی، یعنی خشم علیه ثروتمندان و جامعه و حکومت، همراه می شود.» (12) در واقع هگل معتقد بود که خطر بزرگ فقر ایجاد جمع اوباش و اراذل است. یعنی کسانی که درآدمشان کفاف معاش شان را نمی دهد. این وضعیت فقط به تولید فقر نمی انجامد بلکه یک رفتار شورشی را هم به وجود می آورد. اراذل و اوباش احساس درک امر صحیح، وفاداری نسبت به اصول اخلاقی و معنوی و شرافت را از دست می دهند. چرا که این اصول برخاسته از اتکای شخص به خود به واسطه ی فعالیت شخصی است. مشکلی که به نظر هگل از این وضع ناشی می شود اینست که شخص را از آزادی خویش، از حق لذت بردن از آزادی های جامعه مدنی محروم می کند.

با این حساب، ژیزک دهقانان فقیر به پا خاسته هندی و رهبران مائوئیست آنان را بیشتر به صورت یک عارضه ی جامعه طبقاتی یا جهان امپریالیستی می بیند و نه یک نیروی اجتماعی انقلابی و یک تشکل آگاه کمونیستی. یعنی او انقلاب اجتماعی در هند و نیروهای بالفعل و بالقوه اش را بیشتر به

9) اگر اشتباه نکنم این فیلم به کارگردانی سرگنی باندروچوک در مشارکت با کمپانی های اروپایی ساخته شد و فرانکو نرو و سیدنی رم بازیگران اصلی اش بودند.

10) این گزارش را یکی از زنان نویسنده ی مترقی مشهور هند به نام «آروند هاتی روی» تهیه کرده که خود مدتی را در مناطق پایگاهی انقلابی به سر برده است. نویسنده در این گزارش، اهداف محقانه حزب مائوئیستی و توده های تحت رهبری اش برای جهانیان بازگو کرده، به افشای چندین دهه استثمار و ستم و تجاوز علیه مردم محروم این مناطق پرداخته است.

11) در ترجمه ی فارسی این پاراگراف از مقاله ی ژبژک که بر روی اینترنت قرار گرفته، دو اشتباه مفهومی وجود دارد. در آن نسخه عبارت "و این که «عدالت خلقی» مائوئیست ها خشن است" چنین ترجمه شده است: «و این که مردم به مائوئیست ها رحم نمی کنند». در ادامه نیز به جای عبارت " آنان دقیقاً همان وضعیت «ارادل هگل» را دارند"، چنین ترجمه شده است: "چون وضع آن ها دقیقاً همان حکومت ارادل هگل است."

12) نقل قول مشهور هگل از اثر «فلسفه حق»

13) برای این که نظر ژبژک در مورد «ارادل هگل» دقیق تر منعکس شود، در اینجا بخشی از یک نوشته دیگر که وی در آن با نقل تأیید آمیز نظرات «فرانک رودا» مشخصاً به این مقوله پرداخته را می آورم:

"در حالی که رذل ثروتمند همان گونه که هگل به درستی در موردش قضاوت می کند صرفاً یک رذل خاص است، اما رذل فقیر در خود یک بُعد نهفته عام دارد که چیزی کمتر از عامیت مقوله ی اخلاق هگلی نیست."

ژبژک، خود ادامه می دهد:

«بنابراین می توان نشان داد که بحث هگل در مورد مقوله ی رذل با قالب فرایند دیالکتیکی خود هگل ناهمخوان است. و عملاً از نظریه ی دیالکتیکی صحیح کلیت، به یک مدل مشترک از کل اجتماعی نزول می کند. ولی آیا معنی حرف ما این است که فقط با عبور از هگل به مارکس، معضل حل می شود؟ آیا اگر ما پروتاریا به مثابه ی یک "طبقه ی جهانشمول" را جایگزین مقوله رذل کنیم، ناهمخوانی رفع می شود؟ می توان استدلال آورد که خیر. درست برعکس. جایگاه «ردل عام» کاملاً ترجمان فلاکت پرولتارهای جدید امروز است. طبقه ی کارگر کلاسیک دقیقاً از طریق شرکتش در عرصه ی حقوق و آزادی ها است که استثمار می شود. یعنی بردگی دو فاکتوری آنان دقیقاً از خود شکل. استقلال و آزادی شان است که تحقق پیدا می کند. یعنی از طریق کار کردن برای تأمین معاش. از رذل امروز حتی حق استثمار شدن از طریق کار هم دریغ می شود. وضعیتش بین موقعیت یک قربانی که از طریق صدقه های انسان دوستانه گذران می کند و موقعیت یک تروریست که یا باید مهارش کرد و یا سرکوب، در نوسان است. و دقیقاً همان طور که هگل توضیح داد آنان گاهی خواسته هایشان را به شکل تقاضای معاش بدون کار کردن، فرموله می کنند (مثل دزدان دریایی سومالی).»

14) ژبژک در مصاحبه ی تلویزیونی با بی بی سی فارسی، از جنبش سبز به عنوان حرکت دمکراسی خواهانه جدیدی یاد کرد که می تواند به مردم جوامع غربی درس بدهد. بدون شک منظور ژبژک، چیزی بیشتر از معرفی پدیده ی «شهروند/ گزارشگر» به مردم دنیا، یا برخی ابتکارهای جوانان ایرانی در زمینه ی اطلاع رسانی و تبلیغ و سازماندهی شبکه ای بود. جو گیر شدن ژبژک در مواجهه با جنبش سبز به شکل غریبی یادآور شیفتگی اولیه میشل فوکو نسبت به انقلاب اسلامی 57 و «درس های معنوی آن برای جامعه ی مدرنیست و بیروح غربی» است. در واقع ژبژک از این که میلیون ها نفر در خیابان های یک کشور شرقی، از خود یک «رفتار متمدنانه غربی» نشان دادند و دست به یک حرکت مدنی مسالمت آمیز و فرمیستی زدند به وجد آمده است.

میادا ناخواسته به هیأت بومیان در آید. او احتمالاً نقش یک مخالف خون در سفینه را به عهده می گیرد و نقشه های تجاوزگرانه نظامی را با صدای بلند افشاء می کند. این شخصیت احتمالاً قهرمان معلول و مطرود زمینی را به باد انتقاد می گیرد که چرا قصد قاطی شدن با غریبه ها را دارد و شاید هم بر سرش فریاد می کشد که مواظب رذل هگلی باش! حضور چنین شخصیتی در فیلم آواتار می تواند تضادها و بحث های بیشتری را به میان بکشد، هرچند که نمی تواند سرنوشت ساز و الگو باشد. ■

توضیحات

1) باب آواکیان: برخی مشاهدات در مورد جنگ های فرهنگی، نشریه انقلاب شماره 198، آوریل 2010

2) پاندورا Pandora: جعبه جادویی در اسطوره های یونانی که متعلق به زنی به همین نام بود و هر کس آن را می گشود سرگردانی ابدی نصیبش می شد / یا سر را برای دنیا به ارمغان می آورد.

3) آنابوتانیوم Unobtainium: یک نامگذاری اختیاری برای یک ماده معدنی تخیلی که ما را به یاد کلمه «دست نیافتنی» در زبان انگلیسی می اندازد.

4) نه وی Na'vi: یک نام گذاری اختیاری برای موجودات تخیلی که می تواند مخفف Nature-Vie «طبیعت - زندگی» باشد.

5) ایوا Eywa: یک نامگذاری اختیاری برای آبر - درخت اسطوره ای که می تواند یادآور کلمه «حوا» Eva در لاتین باشد.

6) آواتار Avatar: در اسطوره های هندی به معنی پیکری زمینی است که روح یکی از خدایان در آن حلول کرده است. واسط بین دو دنیای طبیعی و ماوراء الطبیعی.

7) In Defense of Lost Causes «ورشو» 2008

8) در اینجا دو پاراگراف از نوشته ژبژک درباره فیلم «سرخ ها» که در نسخه فارسی قابل دسترس در اینترنت حذف شده است را نقل می کنم:

«نقطه ی اوج مسخره در این روال کار، یعنی به صحنه آوردن وقایع تاریخی عظیم به مثابه پس زمینه ی شکل گیری یک زوج، فیلم "سرخ ها" اثر وارن بیتی در سال 1981 است. هالیوود در این فیلم راهی برای اعاده ی حیثیت از انقلاب اکتبر که مسلماً تأثیرگذارترین تحول تاریخی قرن بیستم است پیدا کرد. در این فیلم، زوج "جان رید" و "لونیز بریان" در یک بحران عاطفی عمیق به سر می برند. آتش عشق میان این دو زمانی مجدداً شعله ور می شود که لونیز، جان را در حال یک سخنرانی شورانگیز انقلابی می بیند.

به دنبالش، صحنه عشق بازی این زوج می آید که با صحنه های الگو وار انقلاب، تدوین موازی شده است. بعضی از این صحنه های انقلاب آشکارا به صورت پژواک عمل جنسی جلوه می کنند. مثلاً وقتی که صحنه ی دخول جنسی جان و لونیز را شاهدیم، دوربین کات می شود به خیابانی که در آن انبوه تیره رنگ تظاهرکنندگان صحنه را پر می کنند و از پیشروی یک قطار شهری (که شبیه آلت جنسی مردانه است) جلوگیری می کنند. بر زمینه ی کل این صحنه سرود «انترناسیونال» به گوش می رسد. وقتی که در نقطه ی اوج ارضاء جنسی، شخص لنین را در حال سخنرانی برای نمایندگان در یک سالن مملو از جمعیت می بینیم، او بیشتر به یک آموزگار دانا می ماند که ناظر بر آغاز عشق یک زوج است تا یک رهبر انقلابی غیراحساساتی. از نظر هالیوود حتی انقلاب اکتبر هم می تواند قابل قبول باشد اگر به بازسازی یک زوج خدمت کند.»

همین جنبش در بخش های دیگر کردستان واقع در ترکیه، عراق و یا سوریه میسر نیست. به همین ترتیب بدون بررسی نقش و جایگاه زنان بر بستر تاریخی مبارزه برای رهایی ملی، نمی توان درک درستی از تحركات و موقعیت کنونی جنبش زنان در سرزمین کردستان داشت.

جنبش ملی کردستان همراه با ظهور مدرنیته در خاورمیانه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم یعنی شکل گیری دولتهای مرکزی تغییرات عمیقی را از سر گذراند. ملی گرایی، بعنوان تفکر مدرن در همین دوران رشد کرد و معنا و مفهوم آن تلاش و مبارزه برای ایجاد دولت ملی کردها بود.

تبلور مدرنیته در میان ملت کرد بطرق گوناگونی بیان می شد. در سال 1898 اولین روزنامه ی کردی بنام "کردستان" در قاهره و در همان سال روزنامه ی دیگری به دو زبان ترکی و کردی در استانبول منتشر شدند. در سال 1908 یکسری نهادهای سیاسی از جمله "جمعیت تعالی و ترقی کردستان"، و بدنبال آن انجمن ها و کلوب های متعدد کردی در سراسر کردستان عثمانی متولد شدند.

در سال های 1912 و 1913 مطبوعات کرد زبان مانند "رؤزی کرد" و "هه تاوی کرد"، منتشر شدند. در سال 1913 هفته نامه ی "دنای زن" به سردبیری "اولیویه رفعت"، با همکاری و تشویق همسرش، مولانا آزاد رفعت، روزنامه نگار کرد منتشر شد.² این هفته نامه که چندین بار توقیف شد، به صدای زنان در امپراطوری عثمانی صرف نظر از هرگونه تعلق مذهبی و قومی تبدیل شده بود و آخرین شماره (شماره 200) در سال 1921 منتشر شد. قبل از آن در سال 1908، قاسم امین حقوقدان و قاضی کرد ساکن مصر کتابی به زبان عربی در مورد آزادی زنان نوشت که مدت ها در کشور مصر ممنوع بود.

پیش از ظهور مطبوعات کرد زبان، تحقق عناصر مدرنیته در کردستان در چارچوب پروسه مدرنیته در امپراتوری عثمانی مطرح می شد. ولی این بار این مطبوعات ضمن طرح مسأله ملی به عنوان حق داشتن دولت مستقل، به عناصر تقویت کننده این مسأله پرداختند. اینجاست که جایگاه زن به مثابه ی یکی از عناصر مهم مدرنیته مطرح شد.

یادگیری و گسترش آموزش به زبان کردی عامل مهمی بشمار می رفت. بدان منظور که کردها نیز نشان دهند که دارای زبان و ادبیات نوشتاری و تاریخ مکتوب هستند. در همین دوران است که نقش زن به عنوان معلم و مادر برای تربیت نسل های آینده در ادبیات ناسیونالیستی مطرح شد. ژانته کلاین می گوید: «زبان وسیله ی آموزش و پرورش است، اما یک عنصر اساسی هویت ملی و ایجاد دولت مستقل است و در این زمینه زنان نقش مشخصی در تحقق پروژه ی ملی کردها دارند».³

2- مولانا آزاد رفعت متولد سلیمانیه بود و هم گام با اپوزیسیون عثمانی برای ایجاد جامعه ای دموکراتیک و آزاد فعالیت و مبارزه می کرد. وی در این راه بارها زندانی، شکنجه و تبعید شد و در سال 1930 در سوریه در تبعید درگذشت.

3 - Janet Klein, En-Gendering Nationalism: The "Women Question" in Kurdish Nationalist Discourse of the Late Ottoman Period, In Women of a Non-State Nation, The

نگاهی به مسأله زن در پرتو جنبش ملی کرد

این مطلب برای اولین بار در "کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران" در پاریس در جولای 2010 ارائه شده است

سهیلا قادری

سخنم را با درود به خاطره ی عزیز فرزند کمانگر، شیرین علم هولی فعالین سیاسی کرد و سه هم بند دیگر آنان آغاز می کنم. کسانی که در سحرگاه 9 اردیبهشت به جرم فعالیت سیاسی و آگاه گرانه شان و مبارزه برای جامعه ای عاری از ستم ملی و بی عدالتی های اجتماعی، با معصومیت و مظلومیت توسط دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی به قتل رسیدند.

موضوع این بحث مسأله زنان در پرتو جنبش ملی کرد است. من در این سخنرانی تلاش می کنم ابتدا تصویری کلی و مختصر از جنبش ملی کرد از منظر تاریخی ارائه دهم و بر بستر این نمای کلی، به نقش و جایگاه زنان، به موازات تغییر و تحولات این جنبش تا دوره ی کنونی بپردازم. از این رو به رابطه ی جنبش ملی و جنبش زنان و دوری ها و نزدیکی های موجود نسبت به یکدیگر خواهیم پرداخت. همین جا یادآوری می کنم که زنان کرد چندین رشته کوره ستم بر شانه های خود حمل می کنند، ستم هایی که در هم تنیده شده و از هم جدایی ناپذیرند. زنان کرد همزمان ستم ملی، طبقاتی، جنسیتی و مذهبی را تجربه می کنند، اما سخنرانی من محدود به بررسی رابطه جنبش ملی و جنبش زنان خواهد بود. برای پیشبرد بحث خود عمدتاً بر کردستان عراق و ایران تمرکز کرده ام و گاه از نمونه ی ترکیه نیز سود جسته ام.

در انتهای صحبتیم بطور کوتاه به موانعی که امروزه بر سر راه پیوند واقعی جنبش زنان کرد و جنبش سراسری زنان ایران وجود دارد، اشاراتی خواهم داشت. اما قبل از همه اجازه دهید شما را در یک سفر تاریخی به کردستان با خود همراه کنم.

بیداری ملی؛ بیداری زنان

جنبش ملی کرد اساساً به مبارزه ی کردها در سرزمین کردستان اطلاق می شود، سرزمینی که در سال 1923 در شهر لوزان توسط قدرت های بزرگ مستعمراتی چون انگلیس به چهار قسمت بین ایران، عراق، ترکیه و سوریه تقسیم شد.¹ اما این تقسیم بندی هرگز نتوانست همبستگی مبارزاتی، وحدت و خواست رهایی ملی را تضعیف کند. به همین جهت بررسی مسأله جنبش ملی کردستان ایران بدون آگاهی از چند و چون

1- بعد از سقوط امپراتوری عثمانی، قرارداد "سور" در سال 1920، مسأله ایجاد یک دولت خودمختار کرد را در ماده های 62 تا 64 خود پیش بینی کرد. دولتی که در طی یک سال بعد از همه پرسی می بایست به دولت مستقل کردستان تبدیل شود. محدوده های این دولت عمدتاً شامل بخشی از کردستان فعلی ترکیه بود.

بررسی این دوره ی جنبش ملی کرد نشان می دهد که کردها نیز مانند مشروطه خواهان در ایران در اوایل قرن بیستم یا "ترک های جوان" در امپراطوری عثمانی موضوع آموزش و پرورش زنان را در چارچوب بهبود روابط خانواده، تربیت فرزندان و هم چنین انتقال فرهنگ ملی می دیدند. همانند دوره ی مشروطه، زنان جزئی از فرایند تقویت ملی گرایی و جنبش های ملی و سرانجام دولت ملی بودند. گرچه در همان زمان همانند دوره ی مشروطه این جا و آن جا «مسأله برابری حقوقی زنان و مردها بارها در مطبوعات کردی مطرح می شد».⁸

البته ایده ی سوادآموزی زنان، ویژه ی منطقه ی خاورمیانه یا جنبش ملی کرد نیست. این یکی از ایده های اصلی متفکران مدرنیته در اروپا بود که خواهان مقابله با قید و بندهای سنتی جوامع پیش از سرمایه داری بودند، قید و بندهایی که مانع از شرکت زنان در حیات اقتصادی - اجتماعی جامعه می گردید. اگرچه تحقق شعار تعلیم و تربیت زنان به بیداری آنها یاری می رساند، اما این بیداری، هنوز بیان آگاهی و بیداری زنانه نبود.

یکی از مفاهیم اصلی مدرنیته، شکل گیری دولت مرکزی بود که در جوامع صنعتی کشورهای غربی، خصوصاً اروپایی، در روند توسعه ی سرمایه داری و ایجاد دولت عمدتاً از طریق تحولات دمکراتیک و از پائین انجام گرفت. در حالی که شکل گیری دولت ملی در خاورمیانه عمدتاً از بالا و توسط دولت های استعمارگر آن زمان و نیازهای اقتصادی، سیاسی و نظامی آنان عملی شد. شکل گیری دولت رضا شاه در ایران یک پروسه ی ناقص و از بالا تعیین شده بود که با سلب حقوق ملی ملل تحت ستم شکل گرفت. مثال عراق و سوریه به خوبی این روندها را توضیح می دهند. البته روشن است که کماکان ستم ملی در مناطقی هم که دولت مدرن از پائین شکل گرفت موجود است، اما دلایل آن فعلاً موضوع بحث من نیست.

ایجاد جمهوری ترکیه متعاقب عهدنامه لوزان در سال 1923، قدرت گیری سلسله پادشاهی پهلوی در ایران در سال 1925، ایجاد پادشاهی عراق تحت قیمومت بریتانیا و دولت سوریه تحت قیمومت فرانسه در سال 1920، نقطه ی آغاز انکار رسمی حقوق کردها در خاورمیانه محسوب می شود. به طور رسمی ملت کرد بین چهار دولت تقسیم شد و جنبش ملی کرد این بار تحت تأثیر رویدادها و سیاست های دولتی هر یک از این کشورها مسیر خود را با ویژگی های متفاوت طی می کند.

از این پس زنان، حیطة کشمکش دوجانبه هستند. از یک سو دولت های ملی تازه شکل گرفته می خواهند تصویری متناسب از آنان در "دولت مدرن" نشان دهند، از سوی دیگر جنبش های ملی کرد خواستار تحقق حقوق زنان بعنوان بخشی از برنامه ها و آرزوهای پروژه ملی هستند.

پروژه ی "مدرنیسم" مصطفی کامل در ترکیه نمی توانست بدون سرکوب جنبش ملی کرد تحقق یابد. به محض تأسیس

در فضای چنین گفتگمانی «جمعیت ترقی زنان» در استانبول در سال 1919 در کنار «جمعیت ترقی کردستان» تأسیس شد. این جمعیت، نشریه ی "زن" را منتشر می کند که یکی از مباحث آن، مسائل اجتماعی و جایگاه زنان و افزایش سطح آگاهی آنان در خانواده و اجتماع بود.⁴

بعد از سال 1920 بسیاری از رهبران جنبش کردستان در عثمانی از استانبول به کردستان جنوبی واقع در عراق مهاجرت کردند. آنها اندیشه های مدرن را به ویژه در مورد زنان با خود به این منطقه بردند. فاطمه محی الدین در همین سال مدرسه ای بنام "الزهرا" در شهر سلیمانیه، برای دختران تأسیس کرد.⁵ «هم چنین در شهر "کویه"، خانواده های متعدد، دختران 12 و 13 ساله خود را به مدارس پسرانه می فرستادند تا در کنار یکدیگر درس بخوانند».⁶

عبداله جودت روزنامه نگار و سیاست مدار کرد که از حقوق زنان در مالکیت خصوصی دفاع می کرد، همراه با یکی از دوستان خود بنام "اسحاق سکوتی" مدرسه ای مختلط برای دختران و پسران کرد در شهر "خارپوت" در کردستان ترکیه تأسیس کرد.⁷

علاوه بر اهمیت آموزش و تعلیم برای زنان به عنوان تربیت کنندگان نسل آتی و انتقال دهندگان زبان و حفظ هویت ملی، ما در این دوره با تأسیس نهادها، سازمان ها و احزاب زنانه ای روبرو هستیم که هماهنگ با این آموزش ها، در پی جلب پشتیبانی آنان برای جنبش های ملی هستند. اولین حزب زنان در کردستان عراق تحت قیمومیت بریتانیا بوجود آمد، مؤسس این حزب «حفصه خانم»، خواهرزاده ی شیخ محمود رهبر جنبش استقلال طلب کردستان عراق در سالهای 1919 تا 1923 بود. هدف این حزب جلب پشتیبانی زنان برای جنبش ملی بود.

Kurds, Edited by Shahrzad Mojab, Mazda Publishers, Inc, 2001.

⁴ - بند دوم اساسنامه این جمعیت به ضرورت بهبود شرایط زنان کرد اختصاص داده شده بود و بر ضرورت اصلاحاتی در زمینه ی خانواده، ایجاد کار برای بیوه زنان، سرپرستی کودکانی که والدین خود را از دست داده اند و هم چنین کمک های مالی برای فقرا تأکید شده بود. این بند در شرایطی طرح شد که تعداد بیوه زنان و کودکان بی سرپرست به علت کشتارها و جا به جایی های اجباری کردها در سال 1917، توسط دولت ترک های جوان بسیار افزایش یافته بود. برای اطلاعات بیشتر می توان به کتاب واسیلی نیکی نین "کردها و کردستان" ترجمه ی محمد قاضی مراجعه کرد.

⁵ - Rohat Alakom, Kurdish Women in Constantinople at the Begining of the Twentieth Century, Translated by Michael L.Cheynt, In Women of a Non-State Nation...

⁶ -- Shahrzad Mojab, The Solitude of the Stateless: Kurdish Women at the Merging of Feminist Knowledge, In Women of a Non-State Nation...

⁷ - Rohat Alakom ...

⁸ - Shahrzad Mojab, The Solitude of the Stateless...

کرد، حداقل ما با آثار ادبی شش تن از این معلمان در مطبوعات آن دوره برمی خوریم. گروهی از آموزگاران زن فعالانه خانواده‌ها را برای شرکت دختران شان در آموزش و پرورش ترغیب می کردند و در مورد مسائل عمومی جامعه هم وارد بحث می شدند.¹¹

در سال 1946، روز جهانی زن به کوشش مینا خانم، همسر قاضی محمد، و تعدادی از زنان روشنفکر معلم در یک سالن عمومی در شهر مهاباد جشن گرفته شد. البته در اینگونه مجالس عمومی سخنی از برابری حقوقی زن و مرد نبود زیرا به شیوه کلی از زنان خواسته می شد که مطیع باشند و رضایت شوهران شان را جلب کنند. بحث‌ها عمدتاً در مورد نقش زنان در تدویم جمهوری بود. در همین سال "حزب زنان کرد" در مهاباد تأسیس شد که هدف آن بازگشایی فضای سیاسی برای زنان جهت تقویت جنبش ملی کرد بود.

اگر چه مفاهیم آزادی و برابری حقوقی و پیشرفت اجتماعی جزو برنامه های جمهوری کردستان بود، اما این جمهوری برخلاف جمهوری آذربایجان به زنان حق رأی نداد. قاضی محمد دلیل این امر را آماده نبودن جامعه سنتی کرد دانست. هر چند که شخص قاضی محمد خود تحت تأثیر پیشرفت های موجود در اتحاد جماهیر شوروی به ویژه در مورد حقوق زنان بود و مینا خانم، همسر او، در یک سخنرانی از پیشرفت این زنان به عنوان الگو یاد می کند. جمهوری کردستان در رابطه با حقوق زنان دچار محدودیت های سیاسی و فرهنگی بود. نگاه جمهوری نیز به زنان، نگاهی "سرافتمندانه" بود. به هر حال جایگاه زنان در جمهوری هیچگاه از "مادر وطن" فراتر نرفت، اما طرح اولیه حقوق زنان در جمهوری مهاباد در چارچوب آن زمان گامی به پیش بود. این جمهوری عمری کمتر از یک سال داشت و فرصت تحقق هیچیک از برنامه های خود را نیافت و به شکل خشنی توسط دولت مرکزی سرکوب شد. قاضی محمد به همراه برادرش صدر قاضی، و پسر عموی محمد حسین خان سیف قاضی، در ملا عام به دار آویخته شدند تا بدین ترتیب نه فقط اعدام جمهوری اعلام شود، بلکه درس عبرت برای ملتی شود که اولین دولت مدرن کرد را تجربه کرده بود.

شهرزاد مجاب در بررسی خود از جمهوری مهاباد یادآوری می کند: «در حالی که حضور زنان در حیات آموزشی و سیاسی جمهوری کردستان آن را بلافاصله از تمامی اشکال پیشامدرن حکومت های کردی جدایی می کند... تجربه ای قدرت دولتی در هر دو حالت، ویژگی مردانه دارد.»¹²

تجربه ی جمهوری کردستان، تحت تأثیر فاکتورهای گوناگون از جمله وجود اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و هم چنین حضور نیروهای مستقل و ترقی خواه در رهبری جنبش ملی کرد بود. هم چنین باید اذعان نمود که جمهوری در مورد زنان نمی توانست فراتر از محدودیت های فرهنگی و سنتی گام

جمهوری ترکیه، زبان ترکی زبان رسمی شد. زبان کردی حتی به عنوان زبان گفتگو در اماکن عمومی و خصوصی ممنوع شد و هویت کردها آن چنان نفی شد که به جای کرد، "ترک های کوه نشین" نامیده شدند. جنبش های ملی کردستان ترکیه در سال های 1925 (شیخ سعید)، 1927 (آارات)، 1930 (حکاری) و 1937 (درسیم) به شکل خونینی سرکوب شدند. در خاطرات این دوره می خوانیم که صدها زن از ترس تجاوز سربازان کمالیست خودکشی کردند. برای نمونه بعد از شکست جنبش درسیم صدها زن و دختر خود را در رودخانه "موزور" غرق کردند.⁹

البته در کنار این سرکوب های خونین سهم زنان ترک در پروژه "مدرن سازی" مصطفی کمال، به تصاویری بی حجاب در عکس های رسمی دولتی محدود می شد. مصطفی کمال تلاش کرد سرکوب جنبش کردها را با ادعای این که آن ها واپسگرا و مانع روند «مدرنیته» در ترکیه هستند، مشروع جلوه دهد. او در تحمیل این ایده در سطح افکار عمومی ترک و محافل سیاسی دیپلماتیک غربی موفق شد.¹⁰

به همان ترتیب در ایران، رضا شاه بنیان گذار سلسله پهلوی، «مدرنیته» را در چارچوب تحمیل زبان واحد فارسی و هویت واحد ملت فارس تعریف کرد. در مقابل رسمی شدن زبان فارسی، زبان ملل دیگر سرکوب و به حاشیه رانده شد. در کردستان زبان، لباس کردی، آداب و رسوم محلی ممنوع شد و بجای آن زبان فارسی و لباس فرنگی اجباری گردید. یادآوری کنم که ممنوعیت لباس سنتی در کردستان ربطی به کشف حجاب رضا شاه در مناطق دیگر ایران به خصوص تهران ندارد، این ممنوعیت در کردستان جزئی از برنامه کلی سلب و انکار حقوق ملی و فرهنگی کردها بود. رضا شاه در کردستان با شدتی بیشتر از دیگر مناطق به اسکان دهی اجباری عشایر دست یازید. این پروژه که اتیکت "مدرن" سازی بر خود داشت در واقع تخریب سامان اجتماعی و اقتصادی بخش قابل توجهی از ملت کرد بود و آماج اصلی آن کنترل مرزها به منظور ممانعت از روابط بین کردهای ایران با ترکیه و عراق بود.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و تضعیف دولت مرکزی ایران، صفحه جدیدی در تاریخ جنبش ملی کرد ورق خورد. در سال 1946 جمهوری کردستان در مهاباد متولد شد. برای اولین بار این جمهوری به زنان کرد اجازه داد که فضای خانه را ترک کنند و وارد فضای عمومی شوند. زنان جایگاهی در صحنه سیاسی پیدا کردند. همسر و دختران رئیس جمهور، قاضی محمد، در تمام گردهمایی ها و تظاهرات های عمومی شرکت می کردند. نوشته های برخی از زنان معلم به مطبوعات راه پیدا

⁹ - Kendal « Le Kurdistan de Turquie » in Les Kurdes et le Kurdistan, sous la direction de Gérard Chaliand, Paris, Maspero, 1981, p. 103.

¹¹ - روزنامه ی کردستان (مجموعه ای از کلیه روزنامه های "کردستان" در دوران جمهوری مهاباد) - صالح صدیق - صالح، آراس، هولیر، 2007

¹² - Shahrzad Mojab, Women and Nationalism in the Kurdistan Republic of 1946, In Women of a Non-State Nation...

¹⁰ - در آرشیوهای وزارت خارجه فرانسه و انگلیس شواهد بسیاری موجود است. قدرت های استعماری آن زمان که منافع خود را در ایجاد کشوری با ثبات و "مدرن" به رهبری مصطفی کمال قبول کرده بودند، طبعاً می توانستند بر راحتی با استدلال های وی همسو شده و این نهضت های آزادی خواهانه را ارتجاعی و ضد مدرن بنامند.

شمسی در کردستان صورت گرفته بود، پا به عرصه های گوناگون جامعه نهاده بودند. از جمله نشانه های این حضور شکل گیری نهادها و تشکلات زنان در سالهای 58-57 بود. سندج جزو معدود شهرهایی بود که از تظاهرات پنج روزه زنان در اعتراض به فرمان خمینی مبنی بر حجاب اجباری پشتیبانی کرد. قشری از زنان مدرن و تحصیل کرده ی کرد جلودار این حرکت پیش رو بودند. حضور زنان شهرهای سندج، سقز و بانه در جریان کوچ تاریخی مردم مریوان و در راهپیمایی های سندج - مریوان، سقز - مریوان و بانه - مریوان نشان از بیداری و حضور نسل جدیدی از زنان انقلابی کرد بود که خواهان تحولات اساسی در جامعه بودند و کسی نمی توانست نقش آنان را نادیده انگارد.

یکی از فرازهای حضور زنان در جنبش کردستان، پیوستن آنان به صف مبارزه ی مسلحانه بود. این امر در سازمان کومله، یکی از احزاب نو پای کردستان شکل گرفت. برای نخستین بار در سطح نسبتاً گسترده ای زنان به صفوف پیش مرگه ها پیوستند. این امر، پدیده ای محکم و سمبلیک علیه مناسبات پدرسالارانه حاکم بر کردستان بود و در تاریخ جنبش این منطقه بی سابقه بود. قبلاً خانواده ها اجازه نمی دادند که دختران وارد احزاب سیاسی شوند تا اینکه وارد صفوف پیش مرگه ها شوند. مسلح شدن دختران و پیوستن شان به صفوف احزاب، سنت شکنی بزرگی بود.

بطور مسلم حضور مسلح زنان در جنبش کردستان نشانه ی پایان یافتن تفکر مردسالارانه در صفوف احزاب سیاسی نبود. این تفکرات در قالب های دیگر مانع شکوفایی همه جانبه ی زنان می شد و در مواردی به روحیه ی انقلابی و ترقی خواهانه ی آنان ضربه وارد می آورد. مشکل این بود که جنبش زنان و حقوق آن ها هنوز در چارچوبه ی جنبش ملی تعریف و باز تعریف می شد و نقش مستقل آن به رسمیت شناخته نمی شد. علی رغم این مسأله حضور زنان در احزاب و سازمان های سیاسی يك دستاورد تعیین کننده در جنبش کردستان بود.

جنبش ملی کرد اوج شکوفایی خود را در اوایل دهه 80 از سرگذراند و تأثیرات عمیقی بر مبارزات سراسری مردم ایران نهاد. زنان کرد با شرکت فعال در جنبش دمکراتیک و نیز در صفوف پیش مرگه و گاه فرماندهان نظامی، به زنان مناطق دیگر غرور و اعتماد به نفس می بخشیدند. بخصوص زنانی که زیر فشارهای مردسالارانه جامعه و احزاب سیاسی در پی اثبات خود به عنوان یک انسان کامل بودند. بی جهت نبود که دولت جمهوری اسلامی تمام توان خود را به کار گرفت تا این جنبش انقلابی را سرکوب کند و از همان اولین روز قدرت گیری، سرکوب جنبش کردستان را در دستور کار خود قرارداد، به مبارزان شهرها و روستاهای کردستان پرداخت و اعدام های علنی از جمله تعداد چشمگیری از دختران دانش آموز را سازمان داد. تعداد زنان اعدامی کرد بدلیل شرکت بسیار گسترده ی آنان در مبارزات این منطقه هم چنان رقم بالایی دارد.¹⁴

بردارد. اما با وجود این پیش روتر از دولت های ملی از بالا ساخته شده در مورد زنان بود.

در مورد جایگاه و نقش زنان در جنبش ملی کرد در عراق در دوره ی رهبری مصطفی بارزانی در سال های 1960 تا 1975 اسناد معتبری موجود نیست. تنها چیزی که از این دوره باقی مانده است تصویر یک پیش مرگ زن آسوری است به نام مارگارت که در لباس پیش مرگه ی مسلح، به سمبل زن کرد در جنبش رهایی ملی تبدیل شد، «هرچند پدران و پسران و شوهران به زنان و دختران اجازه نمی دادند که مارگارت را الگوی خود کنند».¹³

به جز مارگارت، لایلا قاسم، دانشجوی مبارز و فعال سیاسی کرد، که در سال 1974 توسط رژیم عراق اعدام شد، از زنان استثنایی این دوره بود. شاعر ملی کرد، هیمن، در شعری «لیلای کرد» را با «لیلای مجنون» مقایسه کرد و از شهرت و آوازه ی او در میان کردها سخن گفت.

علاوه بر این دو زن استثنایی، هزاران زن گمنام در سکوت از جنبش ملی پشتیبانی کردند و رنج های بیشماری در مقابل سرکوب رژیم عراق متحمل شدند. آنان به تنهایی وظیفه ی سرپرستی فرزندان را در غیاب پدری که یا پیش مرگ شده و یا در زندان کشته و یا ناپدید، برعهده داشتند.

جنبش ملی کردستان عراق تلخ ترین لحظات خود را بعد از قرارداد الجزایر بین ایران و عراق در سال 1975 تجربه کرد. شاه ایران پشتیبانی خود را از بارزانی سلب کرد و او مجبور به تسلیم شد. صدها پیش مرگه که تحمل تسلیم رهبری را نداشتند، خودکشی کردند و هزاران دیگر با خانواده های خود آواره ی ایران شدند. بار سنگین این آواره گی چون همیشه بر دوش زنان باقی ماند. جنبش ملی کرد وارد دوره ی رکود شد تا بار دیگر سر برآورد.

در شرایط کردستان عراق، شدت سرکوب و سیاست های وحشیانه ی صدام در مورد کردها از یک سو و سیاست های رهبری حاکم بر این جنبش، که بشدت سنتی، عشیرتی و محافظه کارانه و پدرسالارانه بود، موانعی جدی بر سر راه رشد شرایط عینی و ذهنی یک جنبش برابری طلبانه ی زنان ایجاد کردند.

موقعیت زنان در جنبش کردستان ایران

با انقلاب سال 1357 (79 - 1978) و سرنگونی رژیم سلطنتی، اوضاع در جنبش کردستان ایران به گونه ای دیگر رقم خورد. ظهور جنبش انقلابی خلق کرد تأثیرانکارناپذیری بر کل جامعه ی ایران و مشخصاً کردستان نهاد. نیروهای جدیدی در جنبش کردستان پدیدار شدند. از جمله این نیروها زنان بودند، که در اثر تغییرات ناشی از اصلاحات ارضی که در دهه ی چهل

¹⁴ - شهین با وفا، سر پرستار بیمارستان سندج، شهلا و نسرين كعبی، هر دو پرستار در بیمارستان سقز، به دلیل انجام وظیفه و تیمار همه زخمیان جنگ تحمیلی جمهوری اسلامی بر مناطق کردتشین، و از جمله پشمرگان، اعدام

¹³ - Martin van Bruinessen, From Adela Khanum to Leyla Zana : Women as Political Leaders in Kurdistan History, In Women of a Non-State Nation...

در واقع ارزش ها و باورهای پدرسالارانه از کنترل بر تن زنان گرفته تا کنترل بر سرنوشت آنان بخوبی مشهود است، فردیت و هویت پایمال شده زنان که موجب فرار بسیاری از دختران جوان می شود، این بار به نام اخلاق انقلابی، پیرامون مبارزه ملی پایمال می شود و حالت مدرن به خود می گیرد. زنان آزادند بچنگند، آزادند فعالیت های سیاسی و صنفی داشته باشند اما حق عشق و ازدواج ندارند.

البته این تحلیل بسیار ناقص خواهد بود اگر به برخوردهای شونویست های کمالیست اشاره نشود. زنان و دختران متهم به همکاری با-پ کا-اگر دستگیر شوند، عقوبتی گران در انتظار آنان است. «دولت ترکیه نمی تواند زنان را به عنوان جدایی طلب یا راهزن محاکمه و مجازات کند، در نتیجه زنان فعال کرد را با اتهام فاحشه محکوم می کند».¹⁶ دختران جوان متهم به همکاری با پ کا کا هنگام دستگیری مورد تست بکارت قرار می گیرند.¹⁷ اغلب دخترانی که باکره نیستند مورد تجاوز و آزارهای جنسی قرار می گیرند. در ماه مارس 2009، دادگاه حقوق بشر اروپا، ترکیه را به دلیل سو استفاده و آزار جنسی دختران جوان سیاسی متهم به همکاری با پ کا کا، محکوم کرد.¹⁸ در بیشتر مواقع، این زنان رزمنده پس از آزادی از زندان بدلیل همین تجاوز توسط اجتماع و خانواده طرد می شوند. به عبارتی این زنان هم در زندان مجازات می شوند و هم یک بار پس از "آزادی" مورد مجازات جامعه و خانواده ی خود قرار می گیرند.

جا دارد این جا از یکی شخصیت های زنان کرد به نام لیلا زانا نام برد. او اولین نماینده ی زن کرد در پارلمان ترکیه بود که موفق شد مسأله ستم ملی به کردهای ترکیه را در سطح بی سابقه ای در افکار عمومی جهان طرح کند. او هنگام مراسم سوگند وفاداری به جمهوری ترکیه در پارلمان این کشور در سال 1991، با سربند سه رنگ پرچم کردستان، از همبستگی کردها و ترک ها صحبت کرد. در سال 1994، لیلا زانا به دلیل فعالیت های سیاسی در جهت احقاق حقوق کردها در ترکیه به ده سال حبس محکوم شد. در همان سال، پارلمان اروپا، جایزه "ساخاروف برای آزادی فکر" را به وی اعطا کرد. اما لیلا زانا نیز مسأله ملی را در اولویت قرار داده و کمتر به موضوع ستم جنسیتی اشاره می کند. او بعدها از درون زندان از عطش خود برای ایجاد جهانی سخن گفت که در آن، زنان به شیوه ای فعالانه برای صلح و دموکراسی و احترام به تمام آزادی ها تلاش و فعالیت می کنند. این سخنان تا حدی آئینه تمام نمای موقعیت زنان در جنبش ملی کردستان ترکیه است. در این دیدگاه، رهایی زنان عملاً تابع مبارزه و رهایی ملی است. هدف از رهایی ملی به رسمیت شناختن حقوق ملی کردها در چارچوب قانون اساسی ترکیه و احتمالاً ایجاد یک منطقه ی فدرال کرد است. اما خطر

حضور زنان در جنبش ملی کرد در این دوره، انکار نشدنی است. شرکت آنها صرفاً برای رفع ستم ملی نبود بلکه با همه توان و اراده از مقوله ی آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بعنوان اهداف مهم جنبش ملی کردستان در این برهه از زمان دفاع نمودند.

سران جمهوری اسلامی که در پی شکل دادن امت اسلامی بودند نمی توانستند نسبت به کردستان که پایگاهی برای ترقی خواهی و اشاعه افکار دموکراتیک و آزادی خواهانه و چپ بود بی تفاوت بمانند. در حالی که ما برای اولین بار شاهد همبستگی شورانگیز مردم مناطق دیگر با مبارزات ملت کرد هستیم، جمهوری اسلامی کارزار سیاسی ایدئولوژیک پلیدی را از قبیل این که «کردها سر می برند» برای مدتی براه انداخت تا بتواند برای سرکوب مردم کردستان مشروعیت دست و پا کند.

پس از ده سال مقاومت مسلحانه سرانجام در این دوره، جنبش ملی در کردستان وادار به عقب نشینی شد و این منطقه به ناحیه ای امنیتی - نظامی تبدیل شد. جمهوری اسلامی جهت درهم شکستن مقاومت مسلحانه در کنار قوای سرکوبگر از سویی به اشاعه ی ارزش ها و باورهای مذهبی و گسترش تکایا و خانقاه ها و کلاس های درس قرآن پرداخت تا با افکار پیش رویی که در میان مردم کردستان ریشه دوانده، مقابله کند و از سوی دیگر به رشد فحشا و استعمال مواد مخدر در میان جوانان کرد دامن زد.

موقعیت زنان در جنبش کردستان ترکیه

در جنبش کردستان ترکیه نیز از اواخر دهه ی هشتاد و اوایل دهه ی نود میلادی، شاهد حضور فعال زنان در مبارزات سیاسی و نظامی هستیم. لازم به یادآوری است که در پاره ای موارد، ویژگی های قابل توجهی این حضور را از کردستان ایران متفاوت می کند. حزب کارگران کردستان-پ کا-ا-تحرك فوق العاده ای در زمینه ی ورود زنان به عرصه ی مبارزات ملی از خود نشان داده است. ما در این دوره شاهد پیوستن موج گسترده ای از زنان به صفوف گریلاهای این حزب هستیم. زنان آزادانه در مبارزات سیاسی و در مأموریت های چریکی شرکت می کنند. آنان حتی در سطح رهبری و کمیته ی مرکزی این حزب حضور داشته و دارند.

حضور بارز زنان در صفوف-پ کا-ا-هرچند از ظاهری فمینیستی برخوردار است اما بشدت تحت تأثیر ایده ها و افکار پیشامدرن قرار دارد. روابط بین زن و مرد به شدت کنترل می شود. زنان و مردان در کمپ های جداگانه زندگی می کنند و هرگونه روابط عاطفی و عاشقانه بین آنها ممنوع است. همه ی اینها تحت عنوان تبعیت بی چون و چرا از رهبری به پیش می رود. هر زنی در درجه اول باید خود را وقف مبارزه ملی و رهبر آن کند.¹⁵

¹⁶ -Shahzad Mojab, The Solitude of the Stateless...

¹⁷ Amnesty International, 19 novembre 1999

« Prisons de femmes en Europe », Rapport d'observation sur les conditions de détention, Observations Turquie, 1999

¹⁸ - Figaro, 23 mars 2009.

شدند. دختران بسیار دیگری نیز در زندان های جمهوری اسلامی به جوخه دار سپرده شدند.

¹⁵ - Le Monde, 2 mars 2007.

هم چنین تلاش مقامات برای کسب وجهه ی بین المللی موجب شده است که حکومت فدرال کردستان در عراق، یک سری قوانین و مقررات به نفع حقوق زنان و حمایت از خانواده وضع نمایند، حتی اگر اجرا نشوند. برای مثال در قوانین کیفری منطقه فدرال کردستان قتل ناموسی به عنوان قتل عمد شمرده می شود در حالی که در قانون سراسری عراق هم چنان قتل ناموسی بدون مجازات است. این خود گامی است در جهت پیشروی بسوی تصویب احتمالی قوانین دیگر از این قبیل، زیرا روشنفکران، دانشگاهیان و جامعه مدنی کرد در این زمینه فعال و جویا می باشند.

علی رغم تلاش های فعالین حقوق زنان در درون کردستان و در میان دیاسپورای کرد در کشورهای غربی برای به رسمیت شناساندن حقوق برابرجنسیتی، هم چنان ما شاهد تداوم چند همسری، جنایات ناموسی، ازدواج های اجباری، ناقص سازی جنسی، خودکشی و خودسوزی زن در کردستان هستیم. قطعاً این وضعیت چشم بسیاری از زنان را گشوده است تا تلاش کنند حقیقت رابطه میان جنبش ملی و جنبش زنان را دریابند.

نتایج چند

اولین نتیجه ای که می توان از بررسی های فوق گرفت این است که جنبش ملی کرد، به درجات متفاوت، نقش مهمی در بیداری سیاسی زنان کرد ایفا کرده است. البته این بیداری سیاسی الزاماً به معنی رشد و آگاهی جنسیتی نیست اما در را برای کسب آن باز کرده است. این نتیجه در تضاد با نظریه ی کسانی قرار می گیرد که نقش جنبش ملی را اساساً در رابطه با مسأله زنان منفی می انگارند و در این زمینه نقش بازدارنده برای آن قائلند. به باور من این برخورد، نگاهی یک جانبه بوده و شاید بتوان گفت که تا حدی به دیدگاه های برتری طلبانه آغشته است. زیرا از يك سو لایه های مختلف ستم بر زنان کرد را نادیده می گیرد و از سوی دیگر به مبارزه برای رفع ستم ملی کم بها می دهد.

دومین نتیجه این است که برخی از نیروهای موجود در جنبش ملی کرد نقشی دوگانه در ارتباط با مسأله زنان و همچنین مسأله طبقاتی داشته اند. در برخی موارد توانسته اند به افزایش شعور اجتماعی زنان مدد رسانند و از سویی دیگر به منظور حفظ وحدت ملی - یعنی وحدت همه اقشار و طبقات اجتماعی کرد و هم چنین رضایت مردان جامعه از هر قشر و طبقه اجتماعی- به ستم طبقاتی و جنسیتی کم بها داده یا کاملاً از آن چشم پوشیده اند. بزعم آن ها، انگشت نهادن بر مسأله زنان، می تواند این تصویر يك پارچه را مخدوش نماید. این تناقض عینی در ارتباط با خصلت پارادوکسال جنبش های ملی است که هم

آن است که تولید و بازتولید ارزش ها و باورهای ارتجاعی و به خصوص سازش در زمینه ی حقوق و منافع زنان به یکی از ارکان قدرت این منطقه تبدیل نشود، آنچه که امروز در کردستان عراق شاهد آنیم.

موقعیت زنان در جنبش کردستان عراق

کمتر ملتی به اندازه ی کردهای عراق متحمل چنان حدی از رنج و ستم گردیده و چنین تاریخ اندوهباری از سرکوب گریهای وحشیانه را از سرگذرانده است، البته کمتر ملتی است که زنان، پس از رهایی و نیل به حقوق ملی، این چنین اسیر مرارت های غیرقابل تصور شده باشند. قتل فجیع دعا در سنگسار کردنی وحشیانه در کردستان عراق تنها نوك کوه یخ ستمی است که امروزه بر زنان کردستان عراق روا می شود.

شرایط "زنان انفال" نیز به مثابه بخشی از این کوه یخ قابل بررسی است. این زنان قربانیان عملیات نظامی صدام علیه کردها طی 23 فوریه تا 6 سپتامبر 1988 هستند. نام این عملیات از آیه شماره 8 سوره "انفال" گرفته شد و به موجب آن «مسلمانان حق دارند کافران را به قتل رسانده و مال و فرزندان و زنان آنان را به غنیمت گیرند». قربانیان این عملیات در حدود 180000 نفر برآورد شده اند. ارتش صدام پس از کشتن مردان، زنان و کودکان آنان را در مراکز تعیین شده ای اسکان داد. تعداد زیادی از زنان جوان در پادگان های نظامی و ادار به خدمات خانگی شدند، برخی از آنان مورد تجاوز و سو استفاده جنسی قرار گرفته و تعدادی از آنان بچه دار شدند. این زنان بعد از ایجاد منطقه ی حفاظتی به دنبال جنگ اول خلیج در سال 1991، به روستاهای خود بازگشتند.¹⁹

زنان و دخترانی که بچه دار شده بودند، از طرف جامعه سنتی کرد طرد شده و چون هیچ ممر درآمدی نداشتند، به ناچار مشغول تکدی گری، خدمات خانگی و یا دست فروشی برای امرار معاش شدند. فقط بر اساس کوشش و تلاش های سازمان های غیردولتی زنان در این منطقه بود که سرانجام دولت فدرال سرپناه و ممر درآمدی برای این زنان تأمین کرد. اما کماکان این زنان قربانیان مضاعف در جامعه ی کردستان هستند.

تلاشهای بی وقفه ی فعالین جنبش برابری طلبانه زنان، انجمن ها و سازمان های غیر دولتی زنان در دفاع از حق برابر برای زنان در زمینه های مختلف زندگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در کردستان عراق، که گاهاً توام با کارشکنی ها، مداخلات تخریبگرانه ی احزاب حاکم و درگیری با جریانات بنیادگرا بوده است، دستاوردهای قابل توجهی داشته است.²⁰

¹⁹- منظور از منطقه ی حفاظتی، مناطق شمال کردستان عراق و هم چنین جنوب شیعه نشین که تحت حفاظت امنیتی هوایی نیروهای متحد غربی در جنگ اول خلیج بودند.

²⁰- قبل از تشکیل سازمان های غیر دولتی نیز شاهد فعالیت های زنان این منطقه هستیم. طی سال های 1996 تا 1998 در جریان اختلافات نظامی میان دو حزب بزرگ کردستان عراق، حزب دمکرات کردستان و اتحادیه ی

میهنی کردستان، که جنگ برادرکشی نامیده شد، زنان کرد راهپیمایی معروف 200 کیلومتری بین سلیمانیه و اربیل را در اعتراض به این جنگ به پیش بردند و ضمن گردهمایی در مقابل پارلمان کردستان، متارکه و پایان دادن به این درگیریها را خواستار شدند. هرچند کسی به مطالبات این زنان اهمیت نداد، ولی حرکت آنان برای صلح و همبستگی صفحه ای درخشان از فعالیت زنان در کردستان معاصر است.

شرط لاینفک بقای آن طرح می شود. به علاوه اغلب جنبش های ملی تلاش دارند تصویر یک پارچه ای از ملت ارائه دهند و شکاف های واقعی درون آنرا نادیده انگارند. به زعم آن ها، انگشت نهادن بر مسأله زنان، می تواند این تصویر یک پارچه را مخدوش نماید. این یک تناقض عینی است که تنها مشمول جنبش ملی کرد نیست. در ایالت کبک در کشور کانادا نیز "رهایی زنان را بدون رهایی کبک (یا رهایی ملی) ممکن نمی دانستند".²¹ همچنین طرح سئوالاتی چون "اول کرد هستی یا زن هستی"، زنان را بر سر انتخابی غیرواقعی قرار می دهد. عمده، تأخر و تقدم دادن به یک ستم خاص نیست بلکه افقی است که هر کسی در مبارزه علیه هر شکلی از ستم ترسیم می کند.

برای نتیجه گیری به این بخش باید تأکید کرد که در هزاره سوم، کماکان با مسائل حل نشده کهنی چون ستم ملی روبرو هستیم. دیگر نمی توان با اسلوب و برخورد قدیمی و به شیوه های گذشته به این مسأله کهن پاسخ داد. حتی دست اندر کاران جنبش ملی نیز همان فعالان قبلی نیستند. امروزه یکی از مهمترین مهره های آن، یعنی زنان، دیگر حاضر نیستند مبارزه برای برابری و رهایی خویش را تابع و قربانی مبارزه علیه ستم ملی کنند. چون طی پروسه تاریخی دریافته اند که رهایی ملی بدون رفع ستم از دیگر بخش های جامعه می تواند ستم را در ابعادی به مراتب خشن تر بازتولید کند. بر زنان کرد هم زمان ستم ملی، جنسیتی، طبقاتی و مذهبی اعمال می شود، اشکالی چندگانه که به شدت درهم تنیده اند. نمی توان و ممکن نیست زنان را دعوت به مبارزه نوبتی علیه هریک از آنها کرد. بنا بر این جنبش ملی کرد نیازمند افق ها و راه حل های نوین است.

بخش دوم و پایانی این بحث به جنبش زنان کرد و موانع پیوند آن با جنبش عمومی زنان در سایر نقاط ایران اختصاص داده می شود. برای جلوگیری از طولانی شدن به طور مختصر چند نکته طرح خواهد شد.

"ملتی که به ملت دیگر ستم می کند خود آزاد نیست"

امروزه مهمترین مانع پیوند زنان کرد با زنان سایر ملل ایران، بطور خاص زنان فارس، مسأله دیدگاه برتری طلبانه در بخش هایی از فعالین جنبش زنان است که به طرق مختلف چهره می نمایند. همانگونه که پیشتر اشاره شد دولتمردان جمهوری اسلامی از همان ابتدا، ایدئولوژی امت اسلامی را با شوونیسم عظمت طلبانه ملت فارس گره زدند. در این میان فقط سرکوب و لشکرکشی به کردستان نبود بلکه هم زمان طی سه دهه، کارزار ایدئولوژیک - سیاسی علیه ملت کرد را در جامعه ایران اشاعه دادند. طبعاً اقشار گوناگون جامعه با توجه به موقعیت اجتماعی و جهت گیری های سیاسی، به درجات متفاوت، تحت تأثیر این کارزار قرار گرفتند. ما نمی توانیم این تبلیغات منفی رژیم جمهوری اسلامی را به صرف اینکه تئی چند از جامعه روشنفکری ایران آن را پس زده اند نادیده انگاریم.²²

²¹ - Diane Lamoureux, Nationalisme et féminisme : impasse et coïncidences, 1983

²² - برخی احزاب و سازمان های سیاسی و یا برخی فعالین سیاسی معتقدند که ستم ملی فقط مقوله ای مربوط به حکومت جمهوری اسلامی است. این دیدگاه نشانه درک نازل و متداول و غیر علمی از مسأله دولت و حکومت و

چون شمشیری دو لبه عمل می کند و نمی توان آن را با پاسخ های ساده رفع و رجوع کرد.

در کردستان ایران اعتلای آگاهی و پیشرفت سیاسی زنان، موجب شکل گیری جنبشی شد که در همان سال های اول انقلاب با ابتکار عمل های ترقی خواهانه، نه فقط به افکار و قیود مردسالارانه ضربه زد بلکه تلاش کرد آگاهی جنسیتی زنانه را در مناطق کردنشین در بین زنان اشاعه دهد. امروزه جنبش زنان کرد از کوله باری از تجربه ی مبارزاتی در حیطه ی مبارزه علیه ستم بر زنان بهره مند است و جا دارد از این تجربه برای تعمیق مبارزه برابری طلبی و پیشبرد همه جانبه آن در کردستان و در کل جنبش زنان ایران مورد استفاده قرار گیرد. نیاز به تأکید است که علی رغم پیش روی های بسیار در زمینه ی فعالیت های عملی، جنبش زنان کرد در زمینه ی نظریه پردازی و تئوری دچار کمبود جدی است.

نتیجه ی سوم این است که محدود کردن افق مبارزه به رهایی ملی تا کنون نتوانسته محرک پر قدرتی برای شکوفایی انرژی همه جانبه ی بخش های مختلف مردم و تحقق آرزوهای همه آنان باشد. بیش از یک قرن است که کردها از ستم ملی رنج می برند. تاریخ مبارزه ملت کرد نشان داده است که نیروهایی که این مبارزه را محدود به رفع ستم ملی می نمایند اغلب خود پس از رسیدن به قدرت یا نیل به امتیازاتی، به نگهبانان همان نظم کهن بدل می شوند. مبارزه برای رفع ستم ملی فقط می تواند گام و محرکی باشد برای ایجاد جامعه ای آزاد و دمکراتیک، جامعه ای که در آن تسلط دین از همه حیطه های زندگی سیاسی و اداری مردم کوتاه گردد، برابری واقعی بین زن و مرد برقرار شود و عدالت اجتماعی و اقتصادی جزو لاینفک شکوفایی جامعه شود. نمونه ی عراق شاید تلخ ترین تجربه برای مردمی باشد که مبارزه بیش از نیم قرن آنان، نهایتاً بدل به پله ای برای ترقی قشر نازکی از طبقات مرفه تری شد که نه فقط دل مشغول رهایی ملی و شکوفایی جامعه نیستند، بلکه برای منافع محدود طبقاتی خود حاضرند آن را به قهقرا سوق دهند.

و سرانجام این که، موقعیت و تدبیرات جنبش ملی، به شکل تعیین کننده ای مرتبط است به این که این مبارزه با چه افق، اهداف، سیاست ها و روش هایی به پیش می رود. به عبارت دیگر این جنبش خواهان چه جامعه ای با چه مختصاتی است. آیا می خواهد بخشی از همین نظام ستمگرانه و استثمارگرانه حاکم بر جهان باشد یا بخشی از آینده ای کیفیتاً متفاوت؟ قطعاً ماهیت این افق و اهداف است که اجازه ی شکوفایی به بخش ها و محرک های دیگر جامعه می دهد یا مانع آن می شود. ملت تحت ستمی که برای رفع ستم ملی مبارزه می کند اگر هم زمان برای رهایی از دیگر اشکال ستم، ستم طبقاتی، جنسیتی و مذهبی مبارزه نکند هرگز به معنای واقعی آزاد و رها نخواهد شد. تجارب مثبت و منفی کلیه ی انقلاب ها و جنبش های آزادی بخش ملی در قرن بیستم این امر را به اثبات رسانده است.

مشکل این جاست که فصل مشترک میان مبارزه علیه ستم جنسیتی و مبارزه علیه ستم ملی بسیار شکننده است. در دیدگاه ملی گرایی همواره خانواده که نهادی اساساً متکی بر ستم مرد بر زن است، جایگاه مهمی داشته و بعنوان هسته پایه ای ملت و

نیست.²³ چه می توان گفت به جز اینکه این بینش، زنان کرد را برخوردار از چنان تجربه ی غنی نمی داند که قابلیت فراگیری داشته باشد. این دیدگاه، که قدمت جنبش زنان کرد، پیش رو بودن و پر شتاب بودن آن را نسبت به جنبش زنان در نقاط دیگر ایران دست کم می گیرد، نگاهی به شدت برتری جویانه است که مانع برقراری پیوند بین زنان کرد و زنان فارس می شود. این دومین مانع است.

سخنگویان زنی که به جریان سبز پیوسته اند امروزه معتقدند باید مبارزه برای مطالبات زنان را متوقف کرد و خود را با خواست اصلی جریان سبز، یعنی «انتخابات آزاد» و اجرای «قانون اساسی» و «حق شهروندی» همراه نمود. زنان کرد خواهان اجرای «قانون اساسی» جمهوری اسلامی نیستند. قبل از هر چیز باید گفت که منطقه کردستان فراندوم آری یا نه به جمهوری اسلامی را در بهار 1358 بایکوت کرد. سپس چون نمایندگان برگزیده مناطق کردتشنین از شرکت در مجلس خبرگان، که مسئولیت تهیه و تصویب متن قانون اساسی را داشت، محروم شدند، از دادن رای به آن امتناع کرده و فراندوم زمستان 1358 را نیز بایکوت کردند. پس صرف نظر از محتوای ضد دمکراتیک، این قانون اساسی به جهت فرم نیز قابلیت قبول ندارد. سپس باید پذیرفت که اصولاً قانون اساسی جمهوری اسلامی منطبق با معیارهای دمکراتیک و موازین پیشرفته دنیای امروز نمی باشد و هیچگونه حقوقی نیز برای رفع واقعی ستم ملی در ایران منظور نشده است. بنابراین کردها علی الاصول و بطور مشروع خواهان تغییر آن هستند. در رابطه با حقوق شهروندی، باید گفت اجرای آن با ضرورت رفع ستم ملی گره خورده است. «حقوق شهروندی» زنان اصلاح طلب و اصولاً زنان علاقمند به حفظ نظام جمهوری اسلامی، با حقوق زنان کرد منافات دارد. این سومین مانع است.

مبارزات چندین ساله ی زنان کرد، بیان گر این واقعیت است که آنان علی رغم شرکت در جنبش ملی و سازمان های سیاسی کرد حاضر نیستند مطالبات خود را قربانی منافع مبارزه ملی یا دیدگاه های تقلیل گرایانه طبقاتی نمایند. طبیعی است که هرگز نمی توانند مبارزه علیه ستم جنسیتی را همراه با زنانی که به جریان سبز پیوسته اند قربانی خواست هایی کنند که فقط در خدمت گروهی است که امروز سهم خود را از حکومت طلب می کند. این چهارمین مانع است.

از سوی دیگر باید به گرایش ناسیونالیستی در میان برخی از زنان کرد اشاره کرد که حاضر نیستند با زنان تحت ستم ملت حاکم، حتی با زنانی که مرزبندی جدی با دیدگاه های شوننیستی ملت فارس دارند، پیوند مبارزاتی برقرار کنند. و آنان را در صف ستمگران قرار می دهند. این دیدگاه غلط که به دلیل تضعیف چشم انداز های مترقی و رادیکال در جنبش کردستان

²³ - زنان کرد طی دهه های گذشته در برگزاری مراسم هشت مارس حتی در شهرهای کوچک نیز فعال بوده اند. ده ها انجمن و نهاد اجتماعی زنان شکل گرفته و به طرق گوناگون در جهت احقاق حقوق زنان فعالیت می کنند. همین یکی دو سال گذشته ما شاهد راهپیمایی اعتراضی صدها زن و مرد کرد علیه سنگسار و قتل ناموسی در یکی از روستاهای مریوان بودیم.

طبعاً زنان تازه «فمنیست شده حکومتی» و یا زنان سکولار و مسلمان نزدیک به آنان بیشتر تحت تأثیر سیاست های ستم گرانه ملی توسط نظام جمهوری اسلامی هستند. به همین دلیل زنان کرد نمی توانند به صرف اشتراک در ستم جنسیتی با زنانی که به شدت آلوده به دیدگاه شوننیستی ملت حاکم هستند پیوند مبارزاتی علیه ستم جنسیتی برقرار کنند. آیا زن کرد می تواند با زنی که هر چند که خود تحت ستم جنسیتی است اما مدام اتهام تجزیه طلبی را بر علیه او در چننه دارد، متحد شود؟ چنین زنی در واقع با ستم گران حاکم علیه زنان کرد هم راهی و هم سویی دارد. بگذارید همین جا مثالی بزنم. جریان اصلاح طلب یا همان دوم خردادی ها بالاخره پس از مدت های مدید، مرحمت فرموده اخیراً ملت کرد را به عنوان يك قوم به رسمیت شناخته و گفتند امت اسلامی را به اقوام ایرانی ارتقا داده است. شاید برای این گروه این گامی به پیش محسوب شود اما در این گفتن کماکان وجود ستم ملی بر زن و مرد کرد نفی شده است. همین مواضع را زنان اصلاح طلب نیز دارند، و متأسفانه همین دیدگاه در میان برخی از فعالین جنبش زنان، که دنباله رو زنان اصلاح طلب حکومتی هستند، نیز به چشم می خورد. چگونه می توان با کسانی که اصولاً ستم ملی را انکار می کنند، پیوند مبارزاتی در حیطه ی جنبش زنان برقرار کرد؟ این اولین مانع است.

دیدگاه شوننیستی فقط شامل اصلاح طلبان نیست. بینشی که فکر می کند زنان کرد در حدی نیستند که نام جنبش بر آن نهاد یا اینکه زنان فعال کرد فقط باید در مورد ستم بر زن کرد نظر دهند، نیز حتی اگر قصد آن را هم نداشته باشند، عمیقاً نگاهی برتری طلبانه نسبت به زنان کرد است. کافی است نگاهی به برخی بررسی ها که در مورد تاریخچه مبارزات زنان ایران طی سه دهه گذشته است بیاندازیم، در اغلب این بررسی ها خبری از مبارزات زنان کرد و تشکلات آنان در طی این دوره

رابطه دولت با جامعه است. ستم ملی همانند ستم مرد بر زن و یا ستم طبقاتی بخشی از ساختار دولت است. دولت پدیده ای ماورای جامعه نبوده بلکه منعکس کننده و حافظ کلیه روابطی است که بر جامعه حاکم است. یعنی دولت بازتاب و حافظ کلیه تمایزات طبقاتی، روابط تولیدی استثمارگرانه، روابط اجتماعی ستمگرانه (مانند ستم بر زنان و ملت ها و ...) و افکار و ایده های سنتی منطبق بر آن می باشد. ستم بر زنان و ملت ها همچون ستم و استثمار طبقاتی از ستون های اصلی دولت در ایران است. شکاف و نابرابری میان ملت ها یک واقعیت عینی است. ستم ملی را نمی توان به سیاست این یا آن حکومت تقلیل داد و کلیت این رابطه در جامعه را نادیده انگاشت. ستم ملی یعنی ستم یک ملت بر ملت دیگر. جامعه ایران با پدیده ای به نام برتری طلبی ملت غالب یعنی شوننیسم فارس روبرو است. ملت فارس از امتیازاتی برخوردار است که بر پایه ی محروم کردن ملت تحت ستم از حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شان شکل و قوام گرفته است. انکار این مسأله همانند آن است که در ارتباط با ستم بر زنان بگوییم این فقط دولت است که به زنان ستم می کند و مردان در آن نقشی ندارند و از امتیازاتی برخوردار نیستند. حتی طرح مطالب درستی مانند اینکه رژیم جمهوری اسلامی به همه ستم می کند اگر برای انکار اشکال و ویژگی های خاص ستم باشد، آنگاه یک استدلال عامه پسند پیش نخواهد بود. بله نظام حاکم به اکثریت ساکنین ایران ستم می کند. اما به شکل ستم مرد بر زن، ستم دارا بر نداد، ستم ملت حاکم بر ملت های محکوم، ستم بر جوانان، ستم بر هنرمندان و ... همه این ستم ها به شکل مجموعه درهم تنیده شده اند و انکار هر یک از این ستم ها زمینه ای برای ایجاد فصل مشترک ستمدیده با ستمگر است.

جامعه ای آزاد و دموکراتیک و عاری از هرگونه ستمگری ملی شکی نیست. امروزه دیگر حتی گروه های برتری طلب فارس، از احزاب ملی - مذهبی گرفته تا جبهه ی ملی، و یا نیروهایی با برجسب چپ هم نمی توانند ادعا کنند که روند دموکراسی و آزادی در ایران بدون حل مسأله کرد تحقق می یابد. در ادبیات سیاسی اخیر این گروه ها تلاش می کنند حق تعیین سرنوشت این ملت را به موضوع حقوق فرهنگی تقلیل دهند و لغت قوم کرد را جانشین ملت کرد سازند. این تلاش ها در حقیقت فاصله گرفتن از مسأله ای است که نیازمند راه حلی سیاسی و فوری است.

از سوی دیگر کردها نیز نمی توانند تحقق رهایی ملی را در چارچوب هر نظام سرکوبگر ممکن بدانند و یا حتی تصور کنند که می توانند با نظامی که سلسله مراتب سرکوب و استبداد را در سراسر کشور گسترانده است به رهایی ملی دست یابند. مثال ایران نمونه برجسته ای برای توضیح این روند است.

در جهان کنونی و با توجه به روند گلوبالیزاسیون، مبارزه مردم در اقصی نقاط جهان برای تحقق جهانی دیگر به شدت در هم آمیخته شده است. امروزه هیچ ملتی نمی تواند مبارزه برای تغییر و تحول را بدون توجه به روندهای جهانی و تأثیرات متقابل این روندها بر روی یکدیگر دور بزند. مبارزات مردم کردستان در ایران، عراق و ترکیه و سوریه بهم گره خورده است. در این رابطه برخی می گویند که گلوبالیزاسیون جهان را تبدیل به دهکده ای جهانی کرده است و تلاش برای حق تعیین سرنوشت را دیر هنگام می دانند. لازم است این جا به روند پارادوکسال جهانی شدن اشاره ای کوتاه شود. علی رغم گسترده شدن جهانی بشر، با توجه به تشدید ستمگری ملی، ما شاهد توسعه مطالبات ملل تحت ستم برای به رسمیت شناختن هویت های ملی و فرهنگی آن ها در جهان کنونی هستیم. در واقع پیشرفت و شکوفایی جهان نه بر پایه یک سان سازی اجباری هویت ها بلکه بر پایه تنوع و احترام متقابل آنها به یکدیگر، بر پایه ترقی خواهی و رفع هر گونه ستم و استثمار تضمین خواهد شد. رفع ستم ملی می تواند در جهان کنونی با افق شکوفایی جامعه بشری به پیش رود.

در ایران امروز سرنوشت کردها با سرنوشت مردم غیر کرد ساکن ایران گره خورده است. نه جنبش ملی کرد می تواند بی اعتنا به سرنوشت مردم دیگر رهایی خود را بیابد و نه مردم سایر نقاط ایران می توانند بدون رفع ستم ملی به آزادی و دموکراسی نائل شوند. بدون تأمین لائیسیت، بدون آزادی و برابری برای زنان، بدون تحقق حقوق اکثریت مردم یعنی زحمتکشان سراسر ایران، آزادی میسر نیست. حلقه های زنجیره استبداد و بی عدالتی، جهل و خرافه، خفقان و سرکوب، سلسله مراتب تحقیر و فرودستی زنان و ملل، بی حقوقی مفرط اکثریت مردم تنها با ترسیم چشم اندازی که علیه هرگونه ستم و استثمار باشد در هم شکسته خواهد شد. ■

سهیلا قادری - 15 ژوئیه 2010

21 امین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران در پاریس

soheila.ghaderi.mameli@gamil.com

تقویت شده، و خود مانعی است بر سر راه پیوند جنبش زنان کرد با جنبش زنان سراسر ایران که با یک دولت مرکزی ارتجاعی، نتوکراتیک، ستم گر و ضد زن روبرو هستند.

طرح این نکات برای مقابله با شکاف هایی است که مانع پیوند مبارزات زنان کرد با زنان سایر مناطق ایران می شود. چرا که پنهان کردن شکاف های واقعی هیچ نتیجه ای چون تداوم شکاف و افتراق ندارد. جنبش زنان ایران، جنبشی یک پارچه است و زنان کرد بخشی از پیکر آن هستند، اما این انسجام و یکپارچگی بطور خود به خودی و تعارف و یا ریاکاری سیاسی به دست نمی آید. با طرح مشکلات واقعی و تلاش برای بر طرف کردن آن می توان این یکپارچگی را نه فقط تحقق بخشید، بلکه مانع شکنندگی آن در مقابل ترفندهای جمهوری اسلامی و زنان مدافع این نظام شد. زنانی که هربار با حربه ای و ترفندی تلاش می کنند در صفوف مبارزاتی زنان شکاف و تفرقه بیاندازند. به علاوه نباید فراموش کرد که در جنبش زنان غیر کرد، کسانی هستند که آگاهانه تلاش دارند علیه دیدگاه های برتری طلبانه در جنبش زنان مبارزه کنند، هم چنان که در جنبش زنان کرد نیز تلاش هایی جدی برای مقابله با ناسیونالیسم در جریان است. کوشش این زنان غیر قابل انکار است. کافی است به فعالیت های مبارزاتی، کنفرانس ها، نشریات و اطلاعیه های زنان کرد، فارس، لر، ترک، بلوچ و عرب فارغ از تعصبات ناسیونالیستی و شوونیستی نگاهی بیندازیم و تلاش های آنان را برای مقابله با دیدگاه های تفرقه افکنانه در جنبش زنان ایران ارج نهمیم.

کسانی که تلاش دارند جنبش آزادی خواهانه و دموکراتیک مردم ایران را منحصر به جریان سبز کنند، نپیوستن جنبش کردستان به جریان سبز را به معنی انزواطلبی تلقی می کنند. آنان فراموش می کنند که جنبش آزادی خواهانه کردستان به یک دلیل ساده نمی تواند به جریان سبز بپیوندد: بسیاری از سران جریان سبز و اصلاح طلب کنونی مسؤلیتی بزرگ و پرونده ای سنگین در سرکوب جنبش کردستان دارند و با این وجود، هنوز هم نسبت به این جنایات در کردستان اظهار پشیمانی و یا طلب بخشش از ملت کرد نکرده اند.²⁴ در اینجا باید تأکید شود که جنبش کردستان همواره بخشی از مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه مردم ایران بوده است و همواره گوشه ای مهم از این مبارزه را بر شانه های خود حمل کرده است. زنان کرد نیز طی سه دهه ی گذشته نه فقط برای حقوق زن کرد، بلکه برای آزادی و برابری همه زنان ایران پیکار کرده اند. کافی است به نشریات و نوشته ها و خواسته های مبارزاتی زنان کرد طی سه دهه گذشته نظری انداخت.

اما علی رغم این موانع در ضرورت پیوند مبارزاتی خلق کرد با مبارزات سراسری کلیه ی خلق های ایران برای تأمین

²⁴ - آقای حمید رضا جلابی پور فرمانده نظامی مهباد حکم اعدام 59 تن از جوانان کرد را به اتهام ضد انقلاب در سال 1363 امضا کرد. آقای بنی صدر دستور حمله به کردستان را صادر و به نیروهای نظامی دستور داد که تا "ضد انقلاب" را قلع و قمع نکرده اند پوئین ها ایشان را از پا در نیارند. آقای موسوی در چند دوره نخست وزیری خود در سرکوب کردها سهیم بود...



نیاز کشاورزی ایران به سوخت

م.م (اینده)

مدتی است تحریم های جدیدی علیه حکومت ایران وضع شده است. آمریکا فروش فرآورده های نفتی از جمله بنزین و گازوئیل به ایران را منع نموده است. شرکت هایی که از طریق فروش فرآورده های نفتی تصفیه شده به ایران درآمدی معادل یک میلیون دلار یا بیش تر کسب کنند و یا در طول یک سال به تدریج با فروش این فرآورده ها بیش از پنج میلیون دلار درآمد داشته باشند، از سوی آمریکا تحریم می شوند. این تحریم ها سرمایه گذاری در طرح های نفتی را نیز در بر می گیرد.¹ هم چنین اتحادیه ی اروپا و دولت کانادا تحریم هایی علیه دولت ایران به اجرا گذاشته اند که منع سرمایه گذاری در صنعت نفت و گاز ایران از جمله موارد آن می باشد.²

تولید بنزین و گازوئیل ایران کم تر از مقدار مصرف است و در نتیجه، مقدار کسری از کشورهای دیگر وارد می گردد. عدم تأمین سرمایه و نداشتن تکنولوژی مورد نیاز برای به سازی و توسعه ی صنایع نفت و گاز کشور از یک سو، و فرسودگی و افت فشار چاه های نفتی که موجب کاهش سالانه 200 هزار بشکه در تولید نفت می شود، از سوی دیگر سبب می گردد که کسری مقدار مصرفی فرآورده های نفتی بیش تر و وابستگی حکومت به واردات بیش تر گردد. هر چند که حکومت اقداماتی از قبیل قربانی کردن صنعت پتروشیمی برای تولید بنزین انجام داده، اما به گفته ی کارشناسان، چاره ساز و قابل دوام نیست.

بخش کشاورزی از جمله بخش های مهم مصرف کننده ی فرآورده های نفتی است. در این نوشتار به اختصار به عمده موارد مصرف و سوخت مورد نیاز این بخش و پی آمد های احتمالی اختلال در سوخت رسانی به آن می پردازم.

مصرف سوخت در کشاورزی

مصرف سوخت هیدروکربوری در بخش کشاورزی، عمدتاً گازوئیل است که در سه بخش دام و طیور و آبزیان، زراعت و باغ بانی مصرف می شود. البته صنایع وابسته به بخش کشاورزی و حمل و نقل مربوط به این بخش نیز، مقادیر متناهی از سوخت های هیدروکربوری مصرف می کنند. طبق آمارهای موجود، در سال 1386 حدود 13 درصد از کل مصرف گازوئیل کشور، معادل 25/58 میلیون بشکه معادل نفت خام، به بخش کشاورزی اختصاص داشته است.³

الف- دام، طیور و آبزیان

- مرغ داری ها: سهم مرغ داری ها در مصرف سوخت بسیار بالا است. به طوری که 40 درصد از مصرف بخش کشاورزی و حدود 5/2 درصد از کل مصرف، سهم مرغ داری ها بوده است. به گفته ی دبیر انجمن صنفی پرورش دهنده گان مرغ گوشتی ایران، مصرف سوخت مرغ داری ها در کشور سالانه 3 میلیارد لیتر است که عمده ی آن گازوئیل است.⁴

برآورد شده که در سراسر کشور تعداد 17000 واحد مرغداری وجود دارد که عملاً 15000 واحد فعال هستند. موقعیت مکانی مرغ داری ها به گونه ای است که به دور از شهرها و در حاشیه ی روستاها و دور از مناطق مسکونی واقع

شده اند. به همین علت، اکثر قریب به اتفاق آن ها از سوخت مایع (عمدتاً گازوئیل) برای مصارف گرمایشی و ... استفاده می کنند. اکثر وسایل گرمایشی مرغ داری ها در کشور بسیار ابتدایی و بازدهی بسیار کمی دارد (مانند فر و چهارشاخ و هیترهای گازوئیلی) و از مهم ترین دلایل تلفات حرارت در مرغ داری های کشور، عدم عایق کاری مناسب سالن ها و نیز تهویه یی نادرست در آن ها است. شایان ذکر است که ساختمان اغلب واحدهای مرغ داری کشور مطابق اصول فنی بنا نشده که این امر، مصرف سوخت را بیش از حد بالا می برد. مصرف واقعی سوخت مرغ داری ها، به مراتب بیش تر از سهمیه های آن ها می باشد و در نتیجه تعداد زیادی از آن ها ناچار به تأمین کسری از منابع آزاد می باشند.⁵ حتی در سالیان پیش تر نیز، مرغ داران به ویژه در نواحی سردسیر کشور، برای تأمین سوخت مورد نیاز خود دچار مشکل بوده اند. از جمله رییس اتحادیه ی مرغ داران شهرستان تکاب (در استان آذربایجان غربی) در اواخر سال 1385 گفته بود: "کمبود سوخت حرارتی مرغ داری ها، این شهرستان را در آستانه ی تعطیلی قرار داده است. در حال حاضر مرغ داری ها با کم ترین ظرفیت فعالیت می کنند و در صورت عدم تحویل به موقع سوخت، تعطیل می شوند..."⁶

- دام و آبزیان: آماری از مصرف سوخت زیر بخش دام در دست نیست، اما شاخه های مختلفی از آن به ویژه در فصول سرد و مناطق سردسیر بدون سوخت دچار مشکلات بزرگی خواهند شد. از جمله بیش از 14000 واحد گاوداری صنعتی در کشور وجود دارد.⁷ هم چنین تعداد زیادی مزارع پرورش ماهی در کشور وجود دارد که برای تولید می باید سوخت آن ها تأمین شود و متأسفانه مشکل کمبود سوخت یکی از مشکلات بزرگ

افزایش شدید تعرفه های مزبور، آیا کشاورزان (به فرض برقی کردن چاه ها) قادر به پرداخت بهای برق مصرفی خواهند بود؟

به طور کلی در بخش کشاورزی و به ویژه در زیر بخش زراعت، انواع مختلفی از ماشین های کشاورزی برای عملیات خاک ورزی، کاشت، داشت و برداشت مورد استفاده قرار می گیرند که از مهم ترین موارد مصرف سوخت هستند. برابر آمار موجود 361833 دستگاه تراکتور در کشور وجود دارد که اغلب آن ها یعنی تعداد 227850 دستگاه از آن ها فرسوده اند. تعداد 12563 دستگاه کمباین در کشور وجود دارد که تعداد 6840 دستگاه از آن ها فرسوده می باشند. هم چنین تعداد 128403 دستگاه تیلر و 422611 دستگاه موتور پمپ در کشور وجود دارد. نکته ی بسیار مهم این که اغلب این دستگاه ها به دلیل فرسودگی و برخورداری از تکنولوژی قدیمی، از مصرف سوخت بیش تری نسبت به حالت نرمال برخوردارند.

ج- باغبانی

برآورد مجموع مصرف سوخت گل خانه های کشور در سال 1385، بیش از 1/14 میلیارد لیتر گازوییل بوده است. با افزایش سطح کشت گل خانه ای که در حال حاضر بیش از 7000 هکتار می باشد و در نظر گرفتن مقدار مصرف سوخت که در حدود 300 هزار لیتر گازوییل برای هر هکتار می باشد، مقدار سوخت مورد نیاز گل خانه ها در حدود 2/2 میلیارد لیتر برآورد می شود.

معمولاً گل خانه های اغلب مناطق کشور حداقل یک فصل تولید را نیازمند دریافت سوخت (گازوییل) هستند. با توجه به این که هر هکتار گل خانه به طور میانگین، سالانه به حدود 300 هزار لیتر گازوییل نیاز دارد، تا کنون که این مقدار سوخت به ازای هر لیتر 160 ریال در اختیار گل خانه داران قرار می گرفت، با احتساب هزینه ی حمل نزدیک به 7 میلیون تومان برای یک هکتار گل خانه تمام می شد. اگر آن طور که دولت اعلام کرده بود، گازوییل را به قیمت Fob بندرعباس (هر لیتر 380 تومان) با 20 درصد زیر آن قیمت، به گل خانه داران تحویل بدهد، هر لیتر سوخت برای گل خانه دار 415 تومان تمام می شود.¹⁷ به طور کلی سهم سوخت (گازوییل) در قیمت تمام شده ی اغلب محصولات گل خانه ای در کشور، در حدود 20 درصد قیمت تمام شده ی محصول است. از این رو در صورت افزایش قیمت گازوییل گل خانه ها، قیمت محصولات تولیدی نیز افزایش چشم گیری خواهد یافت.

با آزاد شدن نرخ سوخت بسیاری از گل خانه های سنتی با افزایش هزینه های تولید مواجه شده و برخی قادر به ادامه ی تولید نخواهند بود. مسئولین امر نیز بدین امر آگاهند. مدیرکل دفتر گل و گیاه وزارت جهاد کشاورزی گفته است: "با حذف یارانه ی سوخت، تنها کسانی می توانند دوام بیاورند که با حداقل مصرف سوخت بتوانند گل و گیاه با کیفیت بالا تولید کنند"¹⁸ البته آن چه وی گفته راه حل نیست و تولید کننده گان با مشکلات متعدد و متنوعی مواجه اند که کاهش تولید، افزایش بهای کالاها و خدمات مورد نیاز و در نتیجه افزایش قیمت تمام شده و افزایش ریسک تولید از آن جمله است و افزایش قیمت سوخت دیگر جایی برای ادامه ی فعالیت آن ها باقی نمی گذارد.

در برخی از استان ها کشاورزان برای سمپاشی باغات سهمیه ی سوخت ندارند و سوخت مورد نیاز را از بازار آزاد تهیه می کنند.¹⁹

پرورش دهنده گان ماهی در سال های گذشته بوده است. ضمن آن که افزایش بهای برق مصرفی نیز پیشاپیش گریبان تولید کنندگان مزبور را گرفته بود.⁸ بد نیست در حیطه ی فعالیت های شیلاتی اضافه شود که تعداد 12142 فروند شناور صیادی نیز در محدوده ی آب های شمال و جنوب کشور وجود دارد که بسته به فعالیت، نیازمند دریافت سوخت هستند.

ب- زراعت:

برای انجام امور زراعی، در مراحل مختلف نیاز به استفاده از ماشین آلات و تجهیزات مختلفی است که فعالیت آن ها نیازمند مصرف سوخت می باشد.

تأمین آب مورد نیاز در اغلب مناطق کشور با توجه به برداشت آن از سفره های آب زیرزمینی نیازمند به کارگیری موتور پمپ های مختلف است و با توجه به افت مداوم سطح آب های زیر زمینی، می باید موتورهای قوی تری را در زمانی طولانی تر به کار گرفت که طبعاً سوخت بیش تری می طلبد. به گفته ی مدیر کل پیش بینی هواشناسی کشور (در سال 1389)، در طول 15 سال گذشته، عمق برداشت آب از سفره های زیرزمینی، از 50 متر به 300 متر رسیده است.¹⁰

به گفته ی مدیرعامل "شرکت منابع آب ایران"، 403 هزار حلقه چاه مجاز در کشور وجود دارد.¹¹ برای سوخت چاه های آب کشاورزی (تلمبه ی آب کشاورزی) مقدار 3000 لیتر سهمیه در نظر گرفته شده بود.¹² البته 110 هزار حلقه چاه غیرمجاز نیز در کشور وجود دارد که در حال حاضر سهمیه ی سوخت به آن ها تعلق نمی گیرد ولی با تصویب کلیات "طرح تعیین تکلیف چاه های آب قدیمی فاقد پروانه ی بهره برداری"¹³ باید سهمیه ای برای آن ها نیز منظور شود.

این در حالی است که وضعیت سوخت اختصاص یافته به چاه های آب مجاز به هیچ روی مطلوب نبوده و نیست و مالکان چاه موتورها از وضعیت مزبور ناراضی اند. به عنوان مثال، یک مالک چاه موتور در منطقه ی فخرآباد از توابع شهرستان بجنستان (واقع در استان خراسان رضوی) با اشاره به این که شش چاه موتور وی به دلیل نبود گازوییل تعطیل است اظهار داشته: "سوخت ارایه شده، نیاز 70 روز را تأمین می کند و بقیه ی سال بدون سوخت هستیم...؛ مسؤل بخش فرآورده های نفتی شهرستان گناباد گفته است: "شکوایه های زیادی مبنی بر کمبود سوخت رسیده و با هماهنگی های به عمل آمده 20 درصد سهمیه ی گازوییل اضافه می شود که این مقدار سوخت مشکل کشاورزان را حل نخواهد کرد. "هم چنین طبق گفته ی معاون فرمان داری بجنستان: "در 3 ماهه ی آخر سال برخی چاه موتورها در طول روز فقط 90 دقیقه سوخت دارند و این امر کشاورزان را با مشکل جدی روبه رو کرده است."¹⁴

البته مشکل کمبود سوخت در تمام نقاط کشور وجود دارد و منحصر به یک منطقه ی خاص نیست. آن چه در مورد کاهش مصرف سوخت فسیلی از طریق برقی کردن چاه ها بیان می شود، جنبه ی تبلیغاتی دارد و در عمل تغییر خاصی در وضع موجود نداده است. یک عضو کمیسیون کشاورزی مجلس در این خصوص گفته است: "... برای برخی شهرستان ها، با وجود ثبت نام بیش از 150 نفر کشاورز، فقط 3 تا 4 مورد برقی کردن چاه ها انجام می شود و اگر به این روال ادامه پیدا کند، برقی کردن چاه ها سال ها طول می کشد.¹⁵ البته نکته ی دیگری که در این جا مطرح می شود هزینه ی برق مصرفی است که با

- 5- www.naeinnews.blogpars.com/?blogname=naeinnews&postarch=1249&tpl
- 6 - روزنامه ی آفرینش: "مرغداری های تکاب در آستانه تعطیلی". شماره 2714 (1385/12/13).
- 7- www.majlis.ir/pdf/reports/9808
- 8- www.garmabi.com/sptrees/default.aspx?page=11703&docparid=11534
- 9 - وزارت جهاد کشاورزی. معاونت امور برنامه ریزی، اقتصادی و بین المللی. دفتر آمار و فن آوری اطلاعات: "آمارنامه ی کشاورزی سال 1387" (جلد دوم). تهران 1388
- 10 - روزنامه خراسان: "مصوبه ی مجلس درباره ی چاه های آب غیرمجاز تیر خلاص بر پیکر دشت های فوق بحرانی استان". شماره ی 17603 (1389/4/29).
- 11- www.sook.ir/viewnews.aspx?id=5628
- 12- www.saba2.blogfa.com/post-4.aspx
- 13- www.bornanews.ir/vdcexe8z.jh8f7i9bbj.html
- 14 - روزنامه اطلاعات. بجزستان در آینه ی مطبوعات: "کشاورزان بجزستان و مشکل کمبود سوخت". شماره ی 24687 (1388/11/21).
- 15- www.asriran.com/fa/news/88313
- 16- www.farsnews.com/newstext.php?nn=8804010762
- 17 - جواهری دلجو، نیلوفر: "فاجعه ی حذف پارانه های سوخت در گلخانه ها". ماهنامه دام، کشت و صنعت. شماره ی 116 (مهر 1388).
- 18- www.pana.ir/shownews.aspx?CID=0000521330.html
- 19 - روزنامه ابتکار نیوز: "کشاورزان: برای سم پاشی باغ ها بنزین نداریم". شماره ی 979 (1386/5/17).
- 20 - سازمان راهداری و حمل و نقل جاده ای: "سالنامه ی آماری سال 1388".
- 21- www.erademardom.com/view-5179.html

دانشگاه علوم پزشکی ایران منحل شد

بیش از ۸۰۰ نفر از دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی ایران در واکنش به انحلال این دانشگاه از ساعت ۹:۳۰ روز یکشنبه ۹ آبان در مقابل دانشگاه علوم پزشکی ایران واقع در بزرگراه "شهید همت" تجمع کردند. دانشجویان با سر دادن شعار "نه تهران، نه بهشتی، فقط علوم پزشکی ایران" نسبت به انحلال دانشگاه علوم پزشکی ایران اعتراض کردند.

- دانشگاه تهران، دانشجویان دانشگاه منحل شده علوم پزشکی ایران را نپذیرفت.
- پلیس ضدشورش ساختمان دانشگاه منحل شده ی علوم پزشکی ایران را محاصره کرد.
- دولت بی خبر از مجلس، دانشگاه علوم پزشکی ایران را منحل کرده است.

د- حمل و نقل در بخش کشاورزی:

برابر با آمارهای موجود، در سال 1388 جمع کالاهای حمل شده در سطح کشور 333405 هزار تن بوده است که کالاهای دامی، انواع سموم و کودهای شیمیایی؛ 13/5 درصد کلی کالاهای حمل شده را تشکیل می داده است. آمار مزبور با احتساب مواد غذایی حمل شده به 20/8 درصد در همان سال می رسد.²⁰

نکته ی بسیار مهم این است که برای حمل کالا در سفرهای زیر 20 کیلومتر و وزن زیر 2/5 تن (وانت بار) بارنامه صادر نمی شود و تعداد این سفرها در بخش کشاورزی بسیار زیاد است. به طوری که بر اساس آمار یاد شده در همان سال مقدار کلی کالای حمل شده در کشور (با بارنامه و بدون بارنامه) 515/7 میلیون تن بوده که مقایسه ی ارقام، تعداد و جای گاه سفرهای مزبور را نشان می دهد.

به هر روی، سوخت غالب در ناوگان حمل و نقل جاده ای کشور گازوییل است و در سال 1387 کلی مقدار گازوییل و بنزین مصرفی در این بخش به ترتیب 24294661 هزار لیتر و 19070832 هزار لیتر بوده است.

یک مشکل بسیار مهم در بخش حمل و نقل، فرسوده گی ناوگان باری است. به طوری که در سال 1388، متوسط عمر ناوگان مزبور 16 سال بوده است. یکی از عوارض ناوگان فرسوده، مصرف بالای گازوییل توسط کامیون های قدیمی است. متوسط مصرف گازوییل در کامیون های جدید که موتورهای آن ها از نظر آلاینده گی در سطح استاندارد یورو-2 به بالا قرار دارند، در هر 100 کیلومتر حدود 30 لیتر است. در حالی که این نسبت برای کامیون های فرسوده 60 تا 70 لیتر در هر 100 کیلومتر است.²¹

نکته ی دیگری که باید در این جا خاطر نشان کرد، تردد صاحبان و کارگران مزارع و واحدهای تولیدی است که اغلب با وسایل نقلیه ی شخصی صورت می گیرد، اما در سهمیه بندی ها برای این مورد، سوختی اختصاص نیافت و با تغییرات بهای سوخت، فعالیت های مزبور نیز دچار مشکل و اختلال زیادی خواهد شد. بد نیست بدانیم جمعیت بهره بردار بخش کشاورزی کشور، چهار میلیون و پانصد هزار نفر برآورد می شود.

در مجموع، بخش کشاورزی ایران وابستگی زیادی به گازوییل و بنزین دارد و برای ادامه ی فعالیت (حتی به طور نیمه جان فعلی) نیازمند دریافت به هنگام و با بهای مناسب سوخت های مزبور می باشد. در غیر این صورت افزایش قیمت تمام شده محصولات تولیدی، کاهش مصرف محصولات توسط مصرف کننده گان، اختلال در سیستم های حمل و نقل، زیان دهی و ورشکسته گی برخی تولید کننده گان، راکد ماندن بخشی از سرمایه گذاری های انجام شده، کاهش اشتغال در بخش کشاورزی و کاهش یا عدم توان رقابت در بازارهای صادراتی، از جمله پی آمدهای قابل پیش بینی خواهد بود.

منابع:

- 1- www.bbc.co.uk/persian/business/2010/07/100725_I01_iran_sanction_energy.shtml
- 2- www.bbc.co.uk/persian/iran/2010/07/100726_I04_iran_sanctions.shtml
- 3- www.emciran.com/fa/kesavarzi-fa.htm
- 4- www.persianpoultry.parsiblog.com/-249775.htm